

آذربایجان

دوره پنجم شماره ۱۵۷ آبان ۱۳۹۸

ناشر افکارفرقه دموکرات آذربایجان

اعلامیه کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان

درباره نمایشی به نام «کنگره»

هم میهنان گرامی

خواهران و برادران آذربایجانی

اعضاء و هواداران فرقه دموکرات آذربایجان

روز 18 آبانماه 1398 (9 نوامبر 2019) رحیم حسین زاده عضو اخراجی کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان، در ادامه حرکات تفرقه افکنانه خود، مجدداً عده ای از دوستان و آشنایان خود را در محلی گرد هم آورده و این بار نام این نمایش را «کنگره» نهاده است. او مذنبهانه تلاش می کند که این نمایش بی شرمانه را در سطح کنگره آغازین فرقه دموکرات آذربایجان در سال 1324 به رهبری سید جعفر پیشه وری جلوه دهد.

ادامه درص ۲

فریدون ابراهیمی چهره ای ماندگار در تاریخ آذربایجان

فریدون ابراهیمی یکی از چهره های برجسته

و پیشگام در تاریخ سیاسی و مبارزات مردمی

آذربایجان برای دستیابی به آزادی است که با

گذشت زمان عملکرد و باور به آزادی و حق



تعیین سرنوشت ایشان همراه با دادگری و عدالت محوری نمایان تر می شود و از سوی پژوهشگران مورد ارزیابی مجدد قرار می گیرد. سال های طولانی حاکمیت استبداد و ارتجاع مانع از آن شده بود تا حقیقت و واقعیت جنبش آزادی خواهانه مردم آذربایجان در 21 آذر و حکومت ملی «فرقه دموکرات آذربایجان» و شخصیت های شرکت کننده در آن که پیامد خیزش مردمی در منطقه بود روشن شود.

ادامه درص ۳

سهند سرابی - 15 نوامبر 2019

تجربه را تجربه کردن خطا است!

ابتدا اجازه بدهید تا با استناد به چند اطلاعیه و

خبر، توضیح کوتاهی درباره مسئله ای نه

تازه و تکراری، که در یکی دو ماهه چندان

اخیر پیش آمده و هدف این نوشته است بدهم،

و سپس بروم بر سر اصل مطلب: در تاریخ 6



جولای 2019 برابر با 16 تیرماه 1398، ده پانزده تن از آدم های با ربط و بی ربط، که چند تنی از آنها، از اعضای «فرقه دموکرات آذربایجان» و «سازمان مهاجرین ایرانی در جمهوری آذربایجان» هستند،

ادامه درص ۵

از اعتراضات مردمی حمایت کنیم!

به دنبال مصوبه شورای عالی اقتصاد جمهوری اسلامی، از تاریخ ۲۴ آبانماه ۱۳۹۸ سهمیه بندی بنزین در کشور اجرا شد. بر این اساس، قیمت بنزین سهمیه ای لیتری ۱۵۰۰ تومان و نرخ هر لیتر بنزین آزاد ۳۰۰۰ تومان و هر لیتر بنزین سوپر ۳۵۰۰ تومان تعیین شد. بدنبال این تصمیم موجی از نارضایتی های مردمی اغلب شهرهای کشور را در بر گرفت. حسن روحانی ریاکارانه این مصوبه را کمک به ۱۸ تا ۱۹ میلیون خانوار و جمعیتی در حدود ۶۰ میلیون نفر کهدرآمد ارزیابی کرد. در حالی که از مدت ها قبل مشخص بود که حاکمیت برای رفع تنگناهای مالی و کسری بودجه، قصد دارد حامل های سوختی از جمله بنزین را افزایش دهد. در واقع دست در جیب همان ۶۰ میلیون نفر کهدرآمد.

اوضاع بسیار بد اقتصادی، همراه با گرانی، کمبودها و بیکاری از یک سو و افشای بخشی از فسادهای میلیارد - میلیاردی کافی بود تا افزایش سه برابری نرخ بنزین که خود موجب افزایش بیشتر قیمت محصولات غذایی، کرایه وسایل حمل و نقل عمومی و تمامی مایحتاج روزانه خانواده ها کم درآمد می شود، موجی از خشم و نفرت را بدنبال داشته باشد. طبق اخبار رسانه ها اغلب شهرهای کشور را موجی از اعتراض در بر گرفته است.

ادانه درص ۱۰

آذربایجان در گذرگاه تاریخ ۸ص

در عراق چه می گذرد؟ ۱۱ص

دوران کودتا ها آغاز می شود ۱۲ص

صفر قهرمانیان؛ قهرمان شکست ناپذیر آذربایجان ۱۴ص

انقلاب اکتبر و تاثیر آن بر جنبش های انقلابی ایران ۱۶ص

جمهوری فدرال خواست همه ملل و اقوام ایران است!

معدودی که با او همراه شده اند و نمایش این «کنگره» ساختگی را به شدت محکوم می‌کند.

همچنین اعلام می‌گردد که تمامی به اصطلاح «مصوبات» این «کنگره» نمایشی و ساختگی و نیز تمامی اسناد و کارت عضویت هائی که توسط رحیم حسین زاده امضاء و مهر زده می‌شود بی اعتبار است. چنین اسنادی به هیچ وجه به فرقه دمکرات آذربایجان که توسط سید جعفر پیشه وری بنیان گذاری شده ارتباط ندارد.

این اعمال تفرقه افکنانه و خائنانانه فقط به سود دشمنان داخلی و خارجی خلق آذربایجان و دیگر خلقهای ساکن میهنمان و زحمتکشان ایران است.

اکنون ده ها سال است که دولت های امپریالیستی آمریکا و متحدان ارتجاعی آن در منطقه خاورمیانه خلقهای کشورهای همسایه ما را به جان هم انداخته اند. صدها هزار انسان هلاک شده و میلیون ها نفر آواره شده اند. سیاستهای ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی نیز شرایط مساعدی برای ایجاد و گسترش چنین درگیری های خونین قومی و مذهبی در ایران فراهم کرده است. دیگر به سانگی می توان علائم شروع چنین حوادث نفرت انگیزی را در ایران هم دید.

در چنین شرایطی عملیات تفرقه افکنانه رحیم حسین زاده و یارانش به ویژه با نزدیکی به افرادی که تمایلات افراطی و شونیستی دارند به سود کدام نیروی ارتجاعی و ضد خلقی خواهد بود؟!

رفیق فریدون ابراهیمی صدر جمعیت مهاجرین ایرانی نیز ضمن این که چنین «کنگره» جعلی را رد می کند، افزوده است که:

«تشکیل جلسه ای که در آن انبوه فرقه چی های اصلی شرکت نداشته اند و در حالیکه حتی از آنها دعوت نشده بود و فقط با شرکت افرادی برگزار شده که اعتقادی به ایده های فرقه و رفیق سید جعفر پیشه وری ندارند و اعلام مصوبات حاضر و آماده شده ای که پیشاپیش از طرف سازمان دهندگان این جلسه تصویب شده بود، مضحک است. برگزاری این جلسه و ایجاد «فرقه» شماره 2» فقط رسوا کننده چند نفری است که مبتکر آن بوده اند.»

کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان

21 آبان 1398 - 12 نوامبر 2019

اقدامات مضحک رحیم حسین زاده و یارانش این جملات پر معنای برخی فیلسوفان را به یاد می آورد که: «تاریخ دو بار تکرار میشود. بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی. قهرمانان این تاریخ نیز دو نوع هستند، یکبار در قامت اسطوره و بار دیگر به شکل دلقک.»

رحیم حسین زاده در بیانیه مربوط به این جلسه نمایشی ادعا کرده که «کنگره» او طبق اساسنامه و برنامه مصوب فرقه به رهبری سید جعفر پیشه وری در سال 1324 تشکیل شده است. در حالی که به دلایل زیر این ادعا کذب محض است:

1- رحیم حسین زاده یکماه قبل به دلیل نقض خشن اساسنامه و تلاش برای کودتای درون سازمانی و تصاحب رهبری فرقه از کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان اخراج شده و به هیچ وجه نماینده رهبری فرقه نیست و صلاحیت چنین عملی را ندارد.

2- افرادی که در این گردهمایی شرکت داشته اند منتخب هیچ یک از سازمان های تشکیلاتی فرقه در ایران و خارج از ایران نبوده اند. بلکه فقط توسط رحیم حسین زاده و همکارانش با خواهش زیاد و بعضا به همراه خانواده برای تماشای نمایش «کنگره» دعوت شدند. مضحک آن که علیرغم همه التماس و تمناها، رحیم و شرکاء حتی نتوانستند نیمی از افراد مورد نظرشان را برای تماشای این نمایش جلب کنند. عده ای از این افراد هم طی دو دهه اخیر با عقاید افراطی خود در گروه های دیگر در حال رقابت و لجن پراکنی علیه فرقه دمکرات آذربایجان بوده اند.

3- در ارتباط با پیروی از برنامه و خط مشی فرقه نیز ادعای رحیم حسین زاده فقط فریبکاری است. اغلب شرکت کنندگان شاخص و موثر این نمایش از نظر عقاید سیاسی و اجتماعی، از قماش همان هائی بودند که چند هفته قبل در استادیوم فوتبال تبریز با در دست داشتن پرچم یک کشور بیگانه، علیه دیگر خلق های میهنمان شعار می دادند و آرزوی جنگ ترک - فارس و ترک - کرد را داشتند.

اعضا و هواداران مبارز فرقه دمکرات آذربایجان کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان به رهبری رفیق عادلہ خانم چرنیک بلند اعمال نفاق انگیز رحیم حسین زاده و عده

فریدون ابراهیمی چهره ای ماندگار در تاریخ آذربایجان....

روزنامه های مختلف نوشت تا مسیر حرکت و جهت خود را در مبارزه با فاشیسم پیدا کند. در این سال ها روزنامه های وابسته به ارتجاع تلاش کردند تا این جوان آذربایجانی را با کار برد شیوه های گوناگون و وعده و وعید بسیار به خود جلب کنند و از این اندیشه پویا و قلم شیوای وی برای استحکام پایه های ارتجاع بهره مند شوند ولی با جواب رد فریدون برخورد کرده مایوس شدند. فریدون از مسیری که انتخاب کرده بود هرگز منحرف نشد و تا آخر عمر کوتاه خود به آن وفادار ماند.

فریدون گاهی با نام خود و گاهی هم با نام مستعار مطب می نوشت و در روزنامه « آژیر » به افشای فاشیسم پرداخت، سپس در مسیر روزنامه های مترقی و طرفداران زحمتکشان و تهیدستان قرار گرفت. در روزنامه های رهبر، ظفر ارگان رسمی شورای مرکزی اتحادیه کارگران و زحمتکشان به افشاکاری واقعیت های اجتماعی و سیاسی جامعه پرداخت که خوشایند ارتجاع حاکم نبود در نتیجه کینه ارتجاع نسبت به این جوان آذربایجانی هر روز افزایش یافت. با انتشار مقالاتی تند در روزنامه « آذربایجان » و « خاور نو » خشم ارتجاع به وی فزونی گرفت و با تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و حکومت ملی به اوج خود رسید.

فریدون ابراهیمی با تشکیل حکومت ملی به رهبری زنده یاد « پیشه وری » به دادستانی کل آذربایجان انتخاب شد و در مدت کوتاهی با پشتیبانی مردمی، امنیت جانی و مالی مردم را در آذربایجان تامین و برقرار کرد. فریدون به مردم عشق می ورزید، هنگامی که رادیو تبریز فعالیت خود را آغاز کرد، فریدون با شادی و هیجان غیر قابل وصفی فریاد زد: که اکنون فرزندان آذربایجان در هر کجای جهان که باشند صدای خویش، صدای زبان مادری خویش را می شنوند و موجودیت خویش را احساس می کنند، بگذار نوای شادی و قدرت آذربایجان روی جهان به موج درآید، بگذار صدای آزاد خلقی را که رهایی یافته دنیا بشنود.

فریدون ابراهیمی در همه عمر کوتاه خود دست از پژوهش، بررسی و کشف حقایق تاریخی بر نداشت و مطالب مهمی به ادبیات سیاسی، تاریخی و اجتماعی افزود. در کتاب « از

بدون شک یکی از شخصیت های مهم و برجسته جنبش آذربایجان، فریدون ابراهیمی جوانی پر شور، باورمند به آزادی با قلمی توانا و گزنده بود که آرامش استبداد را بر هم می زد و خشم ارتجاع داخلی و حامیان خارجی آنان را بر هم انگیخت.

فریدون ابراهیمی در خانواده ای چشم بر جهان گشود (29 آبانماه 1297 آستارا) که مبارزه با استبداد و ارتجاع جریان داشت، پدر « غنی ابراهیمی » روشنفکری آزادی خواه از بنیانگذاران حزب کمونیست ایران شاخه آستارا بود که در شکلگیری فکری فریدون بسیار موثر بود. فریدون دوران کودکی را در این محیط گذراند و گاهی برای دیدار با پدر که در مناطق گوناگون کشور در تبعید بود همراه با مادر و یا برخی از اعضای خانواده مسافرت می کرد. سال ها بعد فریدون یادمانده های خود را از این مسافرت ها و دشواری زندگی مردم در شهر های گوناگون در نوشته های خود بازتاب داد، از سختی کار در شیلات بندر انزلی تا مشکلات دهقانان در رشت، همدان، خرم آباد، قزوین، بروجرد، ملایر و نهاوند سخن گفت که نشانگر آزادی خواهی رهبران فرقه دمکرات آذربایجان در گستره ایران بود. افرادی تلاش می ورزند که جنبش 21 آذر را که خواست فراگیر در گستره ایران و منطقه را داشت در جغرافیای آذربایجان محدود سازند. فریدون در این راستا می نویسد : مرا بیشتر از همه، وضعیت نابسامان کودکان همسایه که از نزدیک با آن ها آشنا هستم ناراحت می کند و رنج می دهد، وضعیت تکرر آور کودکان معصومی که تمام روز گرسنه و لخت، به خاطر تامین لقمه نانی کار می کنند، جان می کنند، دلم را به درد می آورد و وجدانم را بیش از پیش به عصیان وا می دارد. بنابراین مشاهدات دوران کودکی و نوجوانی فریدون همراه با گفتار و رفتار پدر زمینه ساز اندیشه هایی شد که هرگز فریدون را رها نکرد.

فریدون ابراهیمی بعد از پایان دوران دبیرستان در تبریز تب آلود و غرق در سیاست به تهران رفت و وارد دانشکده حقوق شد تا بتواند از حق و حقوق مردم ستمدیده از استبداد و ارتجاع دفاع کند. در دوران دانشکده به روزنامه نگاری پرداخت و در

خرداد ماه ۱۳۲۶ حکم به اجرا درآمد (تلاش ارتجاع بر آن بود که فریدون طلب عفو و بخشش از شاه بکند که هرگز حاضر به آن نشد و با صدای رسا که آثاری از ترس در آن نبود فریاد زد: هرگز از دولت و شاه طلب عفو نخواهم کرد و به عفو این آقایان و شاه لعنت می فرستم.

فریدون در پاسخ خبرنگاری که از وی پرسید: خلقی که شما از آنها حمایت می کنید کجا هستند؟ گفت: هیئت حاکمه مرتجع در تهران خواستار مرگ من هستند، امروز دست و پای خلق ما (کارگران و دهقانان زحمتکش)، زبان و قلم روشنفکران ما بسته است. ولی این همیشگی خواهد بود، من مبارزه مقدسی در پیش گرفته ام و به آن افتخار می کنم... روزی فرا خواهد رسید که تمامی کسانی که خلق های ایران را از حقوق خود محروم نموده اند، فرهنگ و افتخارات ملی آنها را لگدمال کرده اند، مجبور به جوابگویی جنایات و خیانت های خود در مقابل خلق خواهند بود...

فریدون ابراهیمی در شب اعدام با خونسردی کت و شلوار مشکی رنگ خود را که در کنفرانس صلح پاریس به تن کرده و با برخی از نمایندگان مستعمره های فرانسه (مراکش) گفتگوی دوجانبه کرده بود به تن کرد با صورت اصلاح کرده و پیراهن سفید، کراوات سرخ رنگ خود را بر گردن آویخت و هنگام وداع گفت: ما تمام زندگی خود را با پاکی و شرافت گذرانده ایم، چرا باید زیر چوبه دار با حالتی پریشان ظاهر شویم؟ و اینگونه زندگی یکی دیگر از اندیشه ورزان و پیشگامان آزادی و عدالت در آذربایجان به پایان رسید.

هرگز نمیرد آنچه دلش زنده شد به عشق/ در جریده عالم ثبت است دوام ما

تاریخ قدیم آذربایجان « نگاه عمیقی به تاریخ کهن آذربایجان دارد و هنوز هم قابل استفاده و استناد پژوهشگران تاریخ است در کتاب دیگرش « آذربایجان سخن می گوید و یا آذربایجان صحبت می کند » که شامل ۲۲ مقاله تاریخی، اجتماعی و سیاسی است به واقعیت ها و رخدادهای مهم تاریخی و اجتماعی می پردازد، در برخی از مقالات نسبت به عملکرد تهران بدبین، مایوس و دلگیر است و می نویسد: ما از تهران انتظاری نداریم، اهانت ها به جامعه، ملت و افکار عمومی آذربایجان تازگی ندارد. این سیاست تغییر ناپذیر و دائمی نسبت به آذربایجان در همه دوران به رنگ های گوناگون جلوه گری نموده است، گاهی با کشتن و گاهی دیگر با تحقیر آداب و رسوم و خفه کردن زبان مردم و... با این اندیشه و تفکر بود که در ترکیب هیئت مذاکره با دولت قوام شرکت داشت ولی به دستاورد آن خوشبین نبود و مذاکرات بعد از ۱۵ روز در تهران به بن بست رسید و بدون نتیجه پایان یافت..

این پیش بینی و گفتار فریدون مدتی بعد تحقق یافت و ارتش متجاوز شاهنشاهی با کاربرد فریب و نیرنگ برای کشتار وارد آذربایجان شد و جنایت بی شماری آفرید که در نوشته های گوناگون داخلی و خارجی انعکاس یافت، فریدون به مقاومت باور داشت و ساعت های طولانی به دفاع از آرمان های انسانی و آزادی خواهانه خود ادامه داد و در نهایت دستگیر شد. بار دیگر دادگر آذربایجان در بیدادگاه رژیم ارتجاع قرار گرفت. دادگاه بدوی فریدون را به حبس ابد محکوم کرد ولی کینه ورزان در دادگاه تجدید نظر حکم را تغییر داده و به اعدام محکومش کردند. (در سحرگاه اول

فرقه دموکرات آذربایجان پروسه های منطقه ای و جهانی را مد نظر داشته، با بیش از نیم قرن تجربه فعالیت سیاسی و با درس عبرت گرفتن از ناکامی و پیروزی های گذشته مبارزه ملی مردم آذربایجان را جهت داده، فعالیت خود را در مقیاسی جدید ادامه می دهد.

پیشه وری

تجربه را تجربه کردن خطا است!...

۳- استفاده از مهر تاریخی فرقه دمکرات آذربایجان در زیر بیانیه های خود سرانه رحیم حسین زاده کاملاً با اصول اخلاقی و صداقت و امانت داری در تضاد است.

اعلام می کنم که روزی برای زدن مهر در زیر یک یا چند لوح سپاس و افتخار، مهر فرقه را به یکی از کارکنان فرقه (نادر) تحویل دادم. این کارمند حق نداشته مهر فرقه را در اختیار رحیم حسین زاده، یعنی شخصی که صلاحیت ندارد، قرار دهد.

۴- دبیر شعبه تشکیلات فرقه دمکرات آذربایجان وظیفه دارد که هر چه زودتر جلسه هیئت سیاسی را فرا خواند و مقدمات تشکیل پلنوم فوق العاده و وسیع کمیته مرکزی را با همکاری هیئت سیاسی فراهم کند.

تصمیمات و تدابیر تنبیهی لازم در مورد اقدامات خودسرانه رحیم حسین زاده و سه یا چهار نفر از اعضای کمیته مرکزی و دیگرانی که به شکل فعال در جلسه کذایی مذکور با او هم آوا شده بودند در حیطه صلاحیت و اختیارات پلنوم کمیته مرکزی است، که موظف هستند قاطعانه در مورد تک تک این افراد تصمیم گیری کنند» ...

در این فاصله متأسفانه رفیق واله قلی زاده، صدرفرقه دموکرات آذربایجان به تاریخ چهارشنبه 23 مرداد سال 1398 برابر با 14 آوریل سال 2019 چشم بر جهان فرو بست و در پی آن هیئت سیاسی - اجرائی کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان، با حضورچند تن از مهمانان دعوت شده، به تاریخ 13 مهرماه سال 1398 اقدام به برگزاری پلنوم فوق العاده و وسیع کمیته مرکزی خود کرد و با بررسی همه جانبه دستورکار جلسه پلنوم وازجمله، اقدام انحلال طلبانه محفل رحیم حسین زاده تصمیمات ویژه ای اتخاذ کرد.

دبیرخانه فرقه دموکرات آذربایجان پس از پایان کار پلنوم فوق العاده و وسیع خود، گزارشی درباره چگونگی برگزاری پلنوم وسیع ارائه داد ودربخشی از آن جمله نوشت:

«... پلنوم وسیع در بخش اول خود به بررسی گزارش هیات سیاسی درباره تحولات سیاسی کشور پرداخت و پس از بحث و بررسی همه جانبه درباره شرایط سیاسی کشور و منطقه،

به همراه دو سه تن ازاعضا کمیته مرکزی فرقه، دراقدامی خودسرانه وبدون هیچ مجوزحقوقی و قانونی، بی آنکه ماموریتی ازسوی رهبری فرقه دموکرات آذربایجان داشته باشند، با زیرپا گذاشتن همه موازین اخلاقی وتشکیلاتی، جلسه ای تشکیل داده و با صدور اطلاعیه ای، نشست خود را «پلنوم فرقه» نام نهاده و خود را وارث اصلی فرقه دموکرات آذربایجان دانسته اند.

درپی این اقدام سازمان شکنانه، زنده یاد واله قلی زاده صدروقت فرقه دموکرات آذربایجان، طی صدوراطلاعیه ای به تاریخ 15 جولای 2015 برابر با 26 تیر 1398 از جمله نوشت:

«... مطلع شدم که رحیم حسین زاده از اعضای هیئت سیاسی فرقه، با نقض خشن روش های تشکیلاتی و اساسنامه ای، کسالت این جانب را بهانه قرار داده و بدون اطلاع هیئت سیاسی - اجرائی فرقه، روز ۶ جولای ۲۰۱۹ خود سرانه چند نفر را گردهم آورده و نام آن را به دروغ «پلنوم کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان» نهاده است. اوپس از این گردهمایی، در بیانیه وقیحانه خود صدر فرقه را برکنار، هیئت سیاسی - اجرائی و کمیته مرکزی فرقه رامنحل و خود را به تنهایی رهبر اجرائی فرقه نامیده است!

بدینوسیله اعلام می کنم که:

۱- رحیم حسین زاده مرتکب خطای نابخشودگی گردیده و در جهت تفرقه و انحلال فرقه دمکرات گام نهاده است. این اقدامات را کاملاً محکوم می کنم.

۲- جلسه ای که رحیم حسین زاده تشکیل داده در غیاب هیئت سیاسی - اجرائی و اکثریت اعضای کمیته مرکزی تشکیل شده است. اکثریت قاطع شرکت کنندگان در این جلسه یا از اعضای عادی فرقه بوده اند، یا اینکه اصلاً عضو فرقه نبوده اند (!)، یا اینکه دهها سال است در زندگی حزبی شرکت نداشته اند.

بنابراین جلسه مذکور نه تنها به عنوان پلنوم کمیته مرکزی اعتبار ندارد، بلکه حتی نمی توان به هیچ وجه به شکل غیررسمی نیز آن را گردهمایی اعضای کمیته مرکزی نامید.

رحیم حسین زاده در جریان این گردهمایی اعلام میکند که سه یا چهار عضو غایب کمیته مرکزی به حاضرین وکالت داده اند.

فقط ۵ نفر از شرکت کنندگان در این گردهمایی عضو کمیته مرکزی بودند. سایرین یا اعضای ساده فرقه بودند و یا اینکه اصلاً عضو فرقه نبودند.

شرکت کنندگان در پلنوم وسیع، پس از بررسی دقیق و همه جانبه، نتیجه گرفتند که اقدامات رحیم حسین زاده به قصد ایجاد و گسترش آگاهانه تفرقه و نابودی سیمای تاریخی و تشکیلاتی فرقه دمکرات آذربایجان انجام گرفته است

پلنوم وسیع این اقدامات رحیم حسین زاده را فقط به سود دشمنان نهضت ۲۱ آذر و علیه منافع زحمتکشان خلق آذربایجان و دیگر خلقهای ایران ارزیابی نمود.

پلنوم وسیع و فوق العاده، رحیم حسین زاده را به اتفاق آرا از ترکیب هیات سیاسی و کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان اخراج کرد، همچنین تمامی اسنادی که با سوء استفاده از نام و مهر فرقه توسط او صادر شده را بی اعتبار اعلام نمود...»

آری، همانگونه که از متن گزارش بر می آید، پلنوم وسیع، با بررسی همه جانبه اقدام سازمان شکنانه و انحلال طلبانه محفل رحیم حسین زاده، بی آنکه درباره چگونگی مجازات شرکت کنندگان عضو فرقه در آن "جلسه" کذائی تصمیمی بگیرد، تنها خود رحیم حسین زاده را از عضویت در کمیته مرکزی فرقه اخراج کرد.

می گویند «آزموده را آزمودن خطا است»، آری، این نکته کاملاً درستی است، فقط به این شرط که عقل سلیمی در کار باشد.

اما ظاهراً آقای رحیم حسین زاده و یارانش از چنین موهبتی بی بهره اند. ظاهراً میخ آهنین حقیقت، و تجربه خطاهای بارها آزموده شده تاریخی، درسنگ خاراى مغز آقای رحیم حسین زاده و یاران و مشوقان پشت پرده او فرو نرفته است.

زیرا هنوز، چند صباحی از برگزاری پلنوم فوق العاده و وسیع کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان و اخراج رحیم حسین

اعضای کمیته مرکزی بر لزوم آمادگی تشکیلات فرقه برای مواجهه با حوادث احتمالی گوناگون تاکید نمودند

همچنین شرکت کنندگان در پلنوم هرگونه انحراف از راستاهای اصولی بیانیه ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ و خط مشی تاریخی و انقلابی سید جعفر پیشه وری بنیان گذار فرقه دمکرات آذربایجان را خیانت به منافع زحمتکشان خلق آذربایجان و دیگر خلقهای کشورمان ارزیابی کردند بخش دوم پلنوم به مسائل تشکیلاتی اختصاص داشت.

دستور کار پلنوم فوق العاده بنا بر فراخوان مورخ ۲۳ تیرماه رفیق فقید واله قلی زاده، تصمیم گیری درباره اقدامات خودسرانه رحیم حسین زاده بود. ولی درگذشت رفیق واله قلی زاده، موضوع انتخاب صدر کمیته مرکزی را در اولویت دستور کار همین پلنوم قرار داد.

با توجه به همه جوانب، رفیق عادلہ خانم، (عادلہ چرنیک بلند) یادگار و بازمانده انقلابی جنبش ۲۱ آذر، هم رزم وفادار و استوار همه سالهای حیات فرقه، از طرف همه شرکت کنندگان در پلنوم به اتفاق آرا به عنوان صدر کمیته مرکزی انتخاب گردید»

در بخش دیگر این گزارش دبیرخانه فرقه دمکرات از جمله چنین میخوانیم:

«... رحیم حسین زاده در تاریخ ۱۶ تیرماه ۱۳۹۸، با زیر پا گذاشتن همه اصول تشکیلاتی فرقه و به قصد کودتا و تصاحب رهبری فرقه، ۱۵ نفر را گرد هم آورده و با دروغ گوئی آگاهانه این گردهمایی را «پلنوم کمیته مرکزی» می نامد. در حالی که اصولاً رحیم حسین زاده صلاحیت دعوت برای تشکیل پلنوم را نداشته و ندارد.

رحیم حسین زاده طبق بیانیه های منتشر شده پس از این گردهمایی، با نقض خشن اساسنامه فرقه، صدر کمیته مرکزی فرقه را از انجام وظایف خود برکنار و هیات سیاسی و کمیته مرکزی و دیگر ارگانهای اجرایی فرقه را نیز منحل اعلام می کند. در پایان، او خود را تنها ارگان و تنها رهبر صلاحیت دار فرقه می نامد.

در ارتباط با داستان حماسی کور اوغلو، و سیر و سرگذشت این قهرمان افسانه‌ای، در میان آذربایجانی‌ها داستان‌ها، حکایات‌ها، مثل‌ها و ضرب‌المثل‌های زیادی رواج دارد.

یکی از آن داستان‌های شنیدنی و عبرت‌آموز این است که می‌گویند بعضی از آدم‌ها، که جایگاه واقعی خود را نمی‌شناسند و بدون توجه به توانایی‌های خود همچون دن کیشوت سوار بر بابوی خیال در آرزوی پیروزی بردیو خیالی، با شمشیر چوبی به آسیاب‌های بادی هجوم می‌برند، از روی ابله‌ی و نادانی هم که شده، در اقدامی نابخردانه، چشمان پدر از کاسه بدرمی‌کنند، با این خیال خام که مردم او را هم «کور اوغلو» صدا کنند، غافل از اینکه در میان مردم «کور کیشینین اوغلی» (پسر مرد کور) نام می‌گیرند.

و حالا، ماجرای خنده‌دار و از فرط تکرار کهنه شده چند نفری است که «ظاهر» به رهبری «دن کیشوتی» به نام رحیم حسین زاده و در اصل با معماری و طراحی و برنامه‌ریزی برخی فرزندان گمنام یکی از امامان پنهان، هوس کور اوغلو شدن به سرشان زده و فرصت را غنیمت شمرده‌اند، در شهرزبیا و تاریخی باکو، پایتخت جمهوری آذربایجان آن هم در هتل «ارشاد» یک «کنگره» شش در چهار فرد اعلا راه انداخته‌اند تا به قول خودشان نشان بدهند که «فرقه» چی‌های اصلی آنها هستند و سیاست فرقه دمکرات آذربایجان را «گشتی بانی دیگر» از راه رسیده است.

باید با صراحت و روشنی به این جماعت خام خیال خام اندیش گفت:

نه آقایان کمیک و آکادمیک کنگره گذار. نه آقایان ساده لوح قدرت طلب بازی خورده. باور کنید شما سخت در اشتباهید. اگر شما گمان کرده‌اید که با گردهم آوردن چند نفر آدم بی ربط و باربیط می‌توانید، ابتدا «فرقه دمکرات آذربایجان» را تصاحب و سپس با خیال راحت آن منحل کنید، سخت

در اشتباهید. قبل از شما نیز در چندین نوبت دیگرانی از نوع شما و حتی یک سر و گردن از شما بلندتر هم کوشیده‌اند «کور اوغلو» شوند که اکنون هیچ نام و اثری از آنها در هیچ گورستانی نیست. این را در گوش خود فرو کنید که «تجربه را تجربه کردن خطا است.»!

زاده از ترکیب کمیته مرکزی فرقه نگذشته بود، که یک بار دیگر، محفل انحلال طلبان، به زعامت رحیم حسین زاده، در هتل «ارشاد» باکو گرد آمدند تا با «کنگره دوم فرقه» نامیدن نشست کذائی هتل «ارشاد»، راه سقوط خود، یاران و مشوقان پشت پرده‌شان به قهری پرنسیپی را هموارتر کنند.

رحیم حسین زاده و یاران و مشوقین پشت پرده او، می‌خواهند آزموده‌های هزار باره را، باز هم بیازمایند، تا خود را بیش از پیش به مضحکه تاریخ مبدل کنند.

اینان می‌خواهند نشان بدهند که علیرغم تیتراهای بلند بالائی که در آکادمی‌های عریض و طویل بیکاران تاریخ به سینه‌آویخته‌اند، از تاریخ، هیچ نیاموخته‌اند.

اینان می‌خواهند برای جامه عمل پوشاندن به آرزوهای شیطانی دشمنان مردم آذربایجان و تاریخ پرفراز و نشیب آن، فرقه دمکرات آذربایجان، سازمانگر جنبش پرافتخار 21 آذر به رهبری سید جفر پیشه‌وری را از درون متلاشی کنند، اما زهی خیال باطل.

در میان مردم آذربایجان داستان حماسی کور اوغلو جایگاه ویژه‌ای دارد. داستان رزم و پیکاری امان، و قهرمانی‌های کور اوغلو و هم‌زمان جان بر کف اش، علیه ظلم و ستم و بی‌عدالتی خان‌ها و فئودال‌های بزرگ دوران او، برای هر خانواده آذربایجانی داستانی آشنا و خودی است.

همه آنهایی که با حماسه شور انگیز «کور اوغلو» آشنا هستند، میدانند که «روشن» فرزند برومند «علی کیشی»، ایلخی بان ساده و بی‌ادعای حسن پاشای ظالم، چرا و به چه مناسبت از سوی مردم ستم دیده تهی دست، «کور اوغلو» نامیده شد، و چگونه فرزند یک ایلخی بان ساده، که نامش «روشن» بود، پس آن که به فرمان ظالمانه حسن پاشا، هردو چشم پدرش را از کاسه چشم بدر آوردند، از سوی مردم، «کور اوغلو» (فرزند

مردی که کورش کرده‌اند) نام گرفت، و در گرد باد پیکاری خستگی‌ناپذیر علیه ظلم و ستم، دل ستم‌دیدگان را تسخیر کرد و تبدیل شد به قهرمان افسانه‌ای مردم آذربایجان و ترکستان و ماوراء قفقاز.

آذربایجان در گذرگاه تاریخ

نگاهی گذرا به گسترش و رواج زبان فارسی دری و ترکی آذری در ایران

دکتر م. ع. فرزانه

بخش نخست



موضوع رواج و گسترش زبانی که از آن به زبان دری، پارسی دری و پارسی نو نام برده می شود و زبانی در همین راستا بنام زبان ترکی آذری و آذربایجانی اساسا در زبان عامه تورکو یا ترکی شهرت یافته و زبان امروزه ترک تباران ایرانی را شامل می گردد، به دلیل حاکمیت تک بعدی و جابراجه رژیم پهلوی، در مسئله زبان و توسل این رژیم به شیوه سیاست استلاگرانه آسمیلاسیون، در تمام این دوران پر اختناق و ناهنجار، نه تنها مجالی برای بررسی و کاوش مسئله گسترش و رواج این دو زبان به عنوان یک مقوله اتنیک بجای نگذاشته، حتی امکان ورود دیالوگ و گفت و شنود در این مقوله را مخدوش و ممنوع ساخته است.

از این دو زبان، که قرن های متمادی هر کدام با فرایند و کاربرد خود در گستره ایران زمین عامل حشر و نشر و بیانگر و ترجمان احساس ها، اندیشه ها، آرزوها و حسرت های میلیونها و میلیونها مردم ساده دل و انبوه بی شماری از شاعران و نویسندگان و سخن پردازان و صاحب قلم بوده اند، این یکی، یعنی پارسی دری یا پارسی نو، با دریافت روادید یگانه زبان رسمی و مجاز در ایران بر اریکه اقتدار نشسته و آن دیگری، یعنی ترکی آذری، وسیله قلم بدستان «پرورش افکار و ناسیونالیست های فاشیست ماب و پردازندگان وحدت ملی تنها در سایه وحدت زبانی» مردود و تحمیلی و مخل شناسانده شده است. و این فاجعه بطور عمده؛ در دوره سلطنت رژیم پهلوی رخ داده است. البته این دو زبان که امروزه در پهن دشت ایران با همه حمایتها که از زبان فارسی دری به کار رفته و با همه تحقیرها و تهدیده و تنگناها که نصیب زبان ترکی آذری گشته، شمار تکلم کنندگان همسانی دارند و حتی به موجب ارقام و آمار رسمی شمار ترکی تباران بر دری گویان فزونی داشته و روزبروز فزونتر می شود. ضمن اینکه هر یک از این دوزبان در گروه بندی اتنیک و ساختاری، در ردبندیهای متفاوت و نا همگون جای می گیرند. در یک مقطع تاریخی که از قرن سوم تا پنج و ششم هجری را در بر می گیرد هر دو

شرایط و پروسس تحول تاریخی و مدنی خود را در ماورالنهر آروز، گذرانده و هر کدام در جای جای ایران، زبان گفتار و نگارش اجتماعات پارسی گوی و ترکی گوی گردیده اند. سرزمین ماورالنهر آروز، به اقتضای شرایط ژئوپلیتیکی و سوق الجیشی و تمرکز علوم و اندیشه و برخورد تمدنهای شرق و غرب، در شرایط بسیار مساعد و استثنایی قرار داشت و آستان دانش و جهان نگریهایی بود که بعدا بوسیله دانشمندان بزرگی چون البیرونی، الخوارزمی و بوعلی سینا و دیگران به گنجینه به دانش و فرهنگ جهانی افزوده می شد. در این روزگاران یعنی در دوران دو قرن سکوت مسلمانان، انبوهی از آثار نوشتاری، اعم از متون دینی و تاریخی به آتش کشیده شده بود و متولیان آنها، یعنی طبقه ممتاز روحانیون و دبیران در رفته بودند. لکن صنعتگران و کشاورزان بی نصیب از نعمت خواندن و نوشتن بودند و در لهجه های گفتار گپ می زدند و حتی ترانه و سرود، می سرودند.

این پیشرفت و هماوایی، در شرایط تاریخی و مدنی آن روز، تاثیر خود را در لهجه های دری آن منطقه و بخصوص مناطق سغد و خوارزم امکان لهجه های این نواحی را به سطح زبان نگارش و شعر و ادب فراهم آورد.

خنیانگران می نوازند و دختران سیه چشم می چرخند و شور به پا می کنند).

در جنب ارتقا زبان پارسی دری به مرحله یک زبان ادبی و نگارشی و آغاز کار شاهنامه پردازی اینان نیز داستانه‌های حماسی و پهلوانی خود را به همراه دارند؛ با ادبیات شفاهی گسترده و کتاب‌هایی از نوع «قوتادقوبیلیک» (دانش مقدس) و «عنبه الحقایق» (دو کتاب در مراحل اخلاق و سجایا).

بعلاوه از دیرباز یک آرزوی بلند پروازانه تشکیل امپراتوری ترک اسلامی و گسترش آن تا آنجا که جرعه نعل اسب و جلای شمشیر جنگاوران ترک بدرخشند، در دل آنان جا انداخته بود.

مقدمات این مهم در دربارهای آن روز فراهم بود و زیبارویان بی بدیلی و فرمانروایان بی باک که سالها پیش و در طول زمان بوسیله سپاهان مغولی ربوده شده و بوسیله سوداگران در دربارها و خانواده اشرافی به خدمت گمارده شده بودند، آن برازندگی را داشتند که به تشکیل چنین حکومت‌های مقتدری اقدام کنند. انوشکین غرجه موسس سلسله حواریان، آلبتکین و سبکتکین سرسلسله غزنویان، سلجوق ابن دقاق و طغرل بانی سلسله سلجوقیان و فرمانروایانی چون ملکشاه سلجوقی که محدوده ایران را از انطاکیه شام تا رود سند گسترش داد و همچنین دودمان‌های بعدی که هزار سال بر ایران زمین حکومت راندند.

• زبان فارسی دری در قرن سوم هجری تحت چتر حمایت سامانیان به گسترش و غنای خود ادامه داد و تنها در قرن چهارم و پنجم است که به خراسان امروزی رسوخ می کند و یکی از مظاهر چشمگیر این رسوخ، فرمانروایی سلاطین غزنویو بخصوص سلطان محمود است که خود بزرگترین مروج و مشوق شعر فارسی دری است. دربار محمود ملجا و ماوای سخن پردازان و قصیده سرایانی چون عنصری، عسجدی، فرخی، منوچهری و بسیاری سخنسرایان دیگر است که از صله‌های بی دریغ این فرمانروای اهل بزم و رزم برخوردارند. از نقره دیگدان می زنند و آلات خان و زر می سازند.

شعر و نثر سلیس فارسی دری در رسوخ به سرزمین خراسان و هرات امروزی، سلسله داستان‌های اساطیری و باستانی ایران را به همراه می آورد و این داستان‌ها خمیرمایه پردازان

زبان دری فارسی نخستین تظاهر خود را در اشعار شاعرانی که در تاریخ ادب فارسی دری به پیشگامان شعر فارسی شهرت یافته اند که اکثر قریب به اتفاق آنان مانند رودکی سمرقندی، شهید بلخی، ابوشکور بلخی، حنظله بادغیسی، کسای مروزی، منجیک ترمذی، ابو شعیب مروی، مسعود مروزی، ابواسحاق جویباری و دیگران همگی از ماورا النهر بودند. در این مرحله که لهجه‌های سغد و خوارزم بستر زایش زبان فارسی دری می گردند، در منابع گوناگون اشاره‌ها رفته است و ما اینجا تنها با آوردن اشاره‌هایی از مقدمه فرهنگ فارسی دکتر محمد معین بسنده می کنیم.

«سغدی - این زبان در کشور سغد - که سمرقند و بخارا از مراکز آن بودند، رایج بوده است. زبان سغدی در برابر زبان فارسی و ترکی بتدریج از میان رفت. ظاهراً این زبان تا قرن ششم هجری نیز باقی بوده است». (فرهنگ معین، جلد اول، مقدمه صفحه 15)

«خوارزمی، زبان خوارزمی معمول خوارزم قدیم و واحه‌های مسیر سفلا رود سیحون بوده و ظاهراً تا حدود قرن ششم هجری رواج داشته است و پس از آن، جای خود را به زبان فارسی و زبان ترکی سپرده». (فرهنگ فارسی معین - همانجا.)

در همین دوران، مهاجرت قبایل ترک تبار، از آسیای مرکزی غرب فزونی می یابد. اویماق‌ها (طوایف، دودمان، عشیره‌های ترک زبان با اوبه‌ها و خیمه‌های بی شمار، بدلیل ازدیاد جمعیت در سرزمین بومی و فشاری که از سوی قبایل مغول به آنها وارد می شد، آنها را به سوی غرب می راند و ماورا النهر به جولانگاه زنان و مردان تیره‌های مختلف ترک مبدل می گردد. این قبایل در جریان این کوچ‌ها و اسکان‌ها به هدایت یکی از خان‌های بزرگ (خان خانان) نه به قهر شمشیر، بلکه داوطلبانه اسلام را پذیرفته اند منتها اسلام مورد پذیرش آنها نه شامل مساوول پیچیده فقهی و نه حتی انجام واجبات روزمره است. اینان از اسلام به موارد ملموسی عمل می کنند که برای پیشبرد آن لازم دارند. آنها وقتی با دشمن روبرو می گردند (که غالبان کافرین بد آئین هستند، از آب پاک وضو می گیرند و بی پروا به دشمن می تازند. وقتی پیروزی حاصل شود، مجلس جشن و سرور ترتیب می دهند،

افسانه های خود را نیز به همراه دارند. اینان بعد از استیلاى سکونت در سرزمین های جدید، به فراخور تاثیر شرایط ویژه ای که در آن قرار گرفته اند، دگرگونیها و تبدلاتی را در زندگی اجتماعی و اقتصادی و عقیدتی و بالطبع در آداب و رسوم، در باورها و روابط خود می پذیرند.

داستان دده قورقود، حماسه ها و ماجرای شکوهمندی است که این اقوام در شرایط عوامل تاریخی و اقلیمی جدید در شرایط آذربایجان و دیگر مناطق ترک نشین ایران آفریده اند و از این رهگذر این دست آوردهای بدیع و زیبا با تاریخ و زبان و تاریخ و فولکلور آذربایجان پیوند خورده است. این پیوستگی و آمیختگی تا آنجا پیش رفته که این داستانها از نظر آرایش و اسلوب و زبان و رخدادها و روابط، از داستانها و اغورنامه های اقوان آسیایی مرکزی بکلی متمایز گشته و آنچنان خصلت و بافت ملی و بومی به خود پذیرفته که در ادوار بعدی و پایایی سیر و تحولات فولکلور آذربایجان، سرمنشا و سنگ بنای داستانهای ملی و حماسی و غنایی این دیار گشته است. بطوریکه با یک بررسی و سنجش اجمالی، همانندینها و همگونیهای بسیاری را مابین شیوه غالبندی، اسلوب سیمها و دیدگاههای داستانی دده قورقود با داستانهای رزمی و غنایی فولکلوریک مردم آذربایجان که متعلق به ادوار متفاوت بعدی هستند، می توان پیدا کرد. (دده قورقود کتابی - کتاب دده قورقود، م.ع. فرزانه 1358 تهران، مقدمه، صفحه 4 ب و 5 الف)

ادامه دارد

شاهنامه هایی می گردد که با شاهنامه ابو موید بلخی آغاز و به کار عظیم سرودن شاهنامه بوسيله سخن پرداز طوس منجر می شود. با انقراض سلسله غزنوی و به قدرت رسیدن فرمانروایان دیگر ترک تبار، یعنی سلجوقیان، حمایت و هواداری از زبان فارسی دری را به عهده می گیرند و آن را در بهترین شکل ممکن پیش می برند. این تصادفی نیست که انبوهی از آثار کلاسیک نظم و نثر فارسی دری به نام فرمانروایان ترک تبار توشیح شده است.

این مسئله، که فرمانروایان ترک چرا و با چه انگیزه ای مشوق زبان ادبی فارسی دری بوده اند، بخودی خود مسئله بحث انگیز است. ولی ترک ها نه به قصد ایجاد زبان سرتاسری، بلکه به قصد ایجاد یک امپراتوری سراسری با محتوی و مضمون یک امپراتوری عظیم ترک اسلامی را داشتند و سلاجقه با کفایت و قدرت تمام از عهده این کار بر آمده بودند. آنها زبان و هنر هر دستاورد بدیعی مادی و معنوی را در راه اشاعه اسلام می خواستند و این خواست حتی بعد از رسیدن خلفای آل عثمان به فرمانروایی همچنان ادامه داشت .

در راستای فرمانروایی سلجوقیان، کوچ قبایل ترک تبار به ایران و گسترش آنها در نواحی مختلف که از دورانهای خیلی پیش آغاز شده بود، با گروههای انبوه با خدم و حشم و مواشی انجام می شود. اینان «این مردان و زنان دلیر» به همراه چادرهای الوان، گله های احشام، اسبان تیزپای، ساز و برگ رزمی، آداب و رسوم و معتقدات، سجایای قومی و اساطیری و

از اعتراضات مردمی حمایت کنیم!....

نیروهای سرکوب از ترس گسترش هرچه بیشتر واکنش توده های مردمی در همه جا مستقر، معترضین را بی رحمانه سرکوب کرده اند. گزارش هایی از کشته و زخمی شدن تعدادی به دست رسیده است. در همین رابطه از صبح روز شنبه ۲۵ آبان ۹۸، اغلب شهرهای آذربایجان از جمله تبریز، ارومیه، اردبیل، میاندوآب، مرند و ... اعتراضات گسترده ای صورت گرفته است. در بسیاری از این شهر با توقف ماشینها در خیابانها و میدانی اصلی شهر ها به تجمعات اعتراضی دست زدند. شمار زیادی از نیروهای سرکوبگر در خیابانها مستقر شدند تا از گسترش و ادامه اعتراضات جلوگیری کنند. پاره ای از مقامات محلی تجمعات مردمی را اغتشاش و خط گرفته از کشورهای

همسایه اعلام کرده اند. اتهامی که محمدرضا شاه نیز به اعتراضات دهها هزار نفری مردم تبریز در 29 بهمن 1356 وارد کرد و گفت «این ها ایرانی نیستند و از آنطرف مرز آمده اند.»

فرقه دمکرات آذربایجان از اعتراضات مردم سراسر ایران بویژه خلق آذربایجان که در جهت احقاق حقوقشان به میدان آمده اند، حمایت می کند. رژیم جمهوری اسلامی با اتهام زدن و سرکوب خواسته های برحق مردم، نمی تواند تا ابد پایدار بماند. تنها راه تسلیم به خواسته های مردم، بویژه زحمتکشان است.

فرقه دمکرات آذربایجان

26 آبان 1398

در عراق چه می گذرد؟



بدست نیآوردیم ولی به آن اشاره نکرد که ارتجاعی ترین نیروهای منطقه را از مخفیگاه بیرون کشیدیم و در مسند قدرت نشانیدیم، در عراق، افغانستان، لیبی، سوریه، یمن و کشور های دیگر جنگ مذهبی و قومی راه انداختیم و با جمهوری اسلامی ایران و امارات جنگ نمایشی و لفظی (بازی گربه و موش) برپا کردیم تا بتوانیم سلاح های بیشتری به کشور های ارتجاعی منطقه بفروشیم و به آن هدف امپریالیستی خود ادامه دهیم.

ترامپ در سال های نخست سخن از برگشت آمریکا به آمریکا به میان می آورد و « دکترین مونرو » را تداعی می کرد (دکترین مونرو از سوی جیمز مونرو رئیس جمهور وقت آمریکا در سال ۱۸۲۳ مطرح شد، که در آن آمریکا مخالف مستعمره و استثمار خواهد بود و در جنگ های اروپایی و استعماری اروپا دخالتی نخواهد کرد، تنها قاره آمریکا متعلق به ایالات متحده آمریکا است) ولی با گذشت زمان چهره امپریالیستی خود را نشان داد ولی حساب دیگری برای کشور های آمریکای لاتین باز کرد تا مرتجع ترین نیرو های راست افراطی و مذهبی را با اندیشه های فاشیستی و شبه فاشیستی به قدرت سیاسی برساند، در برخی از این کشور ها کودتای خزنده ای راه انداخت تا با نمایش های خیابانی دولت های مردمی (پوپولیست) را بی اعتبار و افراد خود خواسته را جایگزین آنها سازد، در برزیل که بزرگترین کشور منطقه است از « جیبر بولسونارو » که کاتولیکی به شدت افراطی با اندیشه های فاشیستی است حمایت کرد و با کشور های دیگر منطقه مانند کوبا، ونزوئلا، آرژانتین و در ماه های اخیر با بولیوی همانند دشمن رفتار کرد و ابزار اقتصادی (تحریم،

نزدیک به سه دهه پیش اتحاد جماهیر شوروی که اولین تجربه بشری برای گسترش رفاه، خوشبختی و آزادی بود از هم پاشید و نظام سرمایه داری خود را پیروزمند میدان و تنها قطب اقتصادی و اجتماعی جهان خواند، در این راستا جامعه شناسان، اندیشه ورزان و تئورسین های راستگرا به سرعت وارد میدان شدند و سخن از « پایان تاریخ ، دهکده جهانی، جامعه باز و ... » به میان آوردند و گفتند که دیگر جنگی رخ نخواهد داد زیرا تضادی در میان نیست و قطب سرمایه داری حاکم بر جهان در راستای منافع خود صلح را جایگزین جنگ خواهد کرد. در حالیکه اینگونه پیش نرفت، جنگ های خانگی و منطقه ای همراه با وحشت تروریسم و ارتجاع بر بخش مهمی از جهان حاکم شد، هزاران انسان را کشت و میلیون ها انسان را آواره و مجبور به مهاجرت کرد.

ایالات متحده آمریکا که سال ها و دهه ها با ارتجاع در مبارزه با گسترش چپ همکاری کرده بود باز هم به حمایت از آنها ادامه داد و مدرن ترین سلاح ها و امکانات مالی را در اختیار آنان گذاشت تا این بار حافظ منافع اقتصادی ایالات متحده در جهان و مناطق مختلف باشند، در خاورمیانه، شمال آفریقا، آسیای میانه، بالکان و آمریکای لاتین نیرو های دینی و مذهبی را تقویت کرد و خشن ترین و افراطی ترین آنان را در برخی از مناطق در رسیدن به قدرت سیاسی همراهی کرد (با کمک نظامی و اقتصادی به پاکستان که مدارس طالبان در آن دایر بود) و طالبان را در مسند قدرت در افغانستان نشانند و در مناطق دیگر کمک های خود را به صورت پنهان و آشکار به نیرو های دینی و ارتجاعی ادامه داد تا برای مداخله مستقیم و اعزام نیروی نظامی زمینه سازی کند که در نهایت، در افغانستان و عراق نیروی نظامی پیاده کرد و با آغاز بهار عربی به ارتجاعی ترین نیروهای منطقه یاری رساند تا آنان را در راس قدرت سیاسی قرار دهد.

ترامپ تاجر پیشه با شعار های پر رمز و راز و مشکوک خود قدرت اجرایی و سیاسی را در ایالات متحده در دست گرفت و در هر فرصتی گفت که از مناطق مختلف بویژه از خاورمیانه نیرو های خود را بیرون خواهد کشید و بار ها تکرار کرد که ما بیش از ۷ هزار میلیارد دلار هزینه کردیم و سود چندانی

امروزی « لونیس فرناندو کاماچو » بود و همچنین برخی از صنایع و معادن که از سوی برخی از شرکت های خارجی با همکاری همپیمانان داخلی آنها مورد استفاده قرار می گرفت، کودتا با تظاهرات خیابانی در اعتراض به تقلب در انتخابات ریاست جمهوری در بولیوی آغاز شد که از همان روز های نخست مورد حمایت آمریکا قرار گرفت، هرچند مورالس خواهان انتخابات مجدد شد ولی تظاهرات ادامه یافت و مورالس مجبور شد بعد از چند روز به کشور مکزیک پناهنده شود. مورالس از طرفدارانش خواست که در مقابل کودتا ایستادگی کنند، در نتیجه در برخی از ایالات بولیوی که به صورت فدرال اداره می شود (ال آلتو، سانتا کروز) تظاهراتی به طرفداری از مورالس شکل گرفت و همچنان ادامه دارد.

با کودتا ارزش سهام شرکت « تسلا » که لیتیوم مورد نیاز خود را برای ساختن باطری از بولیوی دریافت می کرد به سرعت و شدت بالا رفت و شرکت « پاناسونیک » آن را دنبال کرد، بنابراین شرکت های چند ملیتی که بیشتر آنها متعلق به سرمایه های آمریکایی است وارد سیاست شده و به نظر می رسد دور جدیدی از کودتاها را به شیوه های مختلف بکار می برند و امپریالیسم آمریکا یادآور این شعار است که ما دوست و دشمن همیشگی نداریم و تنها سود و منفعت همیشگی داریم که برای رسیدن به آن با ارتجاع سیاه و قرون وسطایی در هر نقطه از جهان همکاری و همدلی نشان می دهیم...

بستن کانال های تجاری و ...) را برای به زانو در آوردن آنها به کار برد، در این میان با همکاری احزاب راست این کشور ها پیمان دوستی بست و برای کارشکنی بروکرات های بلند پایه آنها پول های کلان پخش کرد.

ایالات متحده کشور های آمریکای لاتین را حیاط خلوت خود می پندارد، از سال 1945 به این سو بیش از 50 حکومت و دولت را در مناطق مختلف جهان به زیر کشیده و در بیشتر کشورهای آمریکای جنوبی مداخله مستقیم کرده است، در آرژانتین از پرونیست ها (جریان نزدیک به دومینگو پرون رئیس جمهور سابق و پوپولیست) خشمگین است و آخرین بازی خود را با کودتا علیه « اوو مورالس » رئیس جمهور بولیوی به نمایش گذاشت، مورالس 13 سال است که در مسند قدرت قرار دارد در نتیجه با فرسایش قدرت سیاسی در جامعه بولیوی روبروست زیرا نشستن در قدرت سیاسی به مدت طولانی پیامد هایی دارد که در راس آنها فساد اداری، رانت خواری، خودی و غیرخودی قرار می گیرد، به هر رو مورالس در سال 2006 با جنبش به سوی سوسیالیسم به قدرت رسید و در اولین اقدام برخی از منابع اقتصادی مردم را که از سوی برخی از ثروتمندان و صاحبان قدرت به یغما رفته بود باز ستاند و آنها را ملی اعلام کرد، از جمله شرکت گاز طبیعی که متعلق به « جوسه لونیس کاماچو » پدر رهبر کودتای

دوران کودتا ها آغاز می شود

دکتر محمد حسین یحیایی



نزدیک به سه دهه پیش اتحاد جماهیر شوروی که اولین تجربه بشری برای گسترش رفاه، خوشبختی و آزادی بود از هم پاشید و نظام سرمایه داری خود را پیروزمند میدان و تنها قطب اقتصادی و اجتماعی جهان خواند، در این راستا جامعه شناسان، اندیشه ورزان و تئوریسین های راستگرا به سرعت وارد میدان شدند و سخن از « پایان تاریخ ، دهکده جهانی، جامعه باز و ... » به میان آوردند و گفتند که دیگر جنگی رخ نخواهد داد زیرا تضادی در میان نیست و قطب سرمایه داری حاکم بر جهان در راستای منافع خود صلح را جایگزین جنگ خواهد کرد. در حالیکه اینگونه پیش نرفت، جنگ های خانگی

آمریکا در سال ۱۸۲۳ مطرح شد، که در آن آمریکا مخالف مستعمره و استثمار خواهد بود و در جنگ های اروپایی و استعماری اروپا دخالتی نخواهد کرد، تنها قاره آمریکا متعلق به ایالات متحده آمریکا است (ولی با گذشت زمان چهره امپریالیستی خود را نشان داد ولی حساب دیگری برای کشور های آمریکا لایتین باز کرد تا مرتجع ترین نیرو های راست افراطی و مذهبی را با اندیشه های فاشیستی و شبه فاشیستی به قدرت سیاسی برساند، در برخی از این کشور ها کودتای خزنده ای راه انداخت تا با نمایش های خیابانی دولت های مردمی (پوپولیست) را بی اعتبار و افراد خود خواسته را جایگزین آنها سازد، در برزیل که بزرگترین کشور منطقه است از « جیبر بولسونارو » که کاتولیکی به شدت افراطی با اندیشه های فاشیستی است حمایت کرد و با کشور های دیگر منطقه مانند کوبا، ونزوئلا، آرژانتین و در ماه های اخیر با بولیوی همانند دشمن رفتار کرد و ابزار اقتصادی (تحریم، بستن کانال های تجاری و ...) را برای به زانو در آوردن آنها به کار برد، در این میان با همکاری احزاب راست این کشور ها پیمان دوستی بست و برای کارشکنی بروکرات های بلند پایه آنها پول های کلان پخش کرد.

ایالات متحده کشور های آمریکای لاتین را حیاط خلوت خود می پندارد، از سال ۱۹۴۵ به این سو بیش از ۵۰ حکومت و دولت را در مناطق مختلف جهان به زیر کشیده و در بیشتر کشور های آمریکای جنوبی مداخله مستقیم کرده است، در آرژانتین از پرونیست ها (جریان نزدیک به دومینگو پرون رئیس جمهور سابق و پوپولیست) خشمگین است و آخرین بازی خود را با کودتا علیه « اوو مورالس » رئیس جمهور بولیوی به نمایش گذاشت، مورالس ۱۳ سال است که در مسند قدرت قرار دارد در نتیجه با فرسایش قدرت سیاسی در جامعه بولیوی روبروست زیرا نشستن در قدرت سیاسی به مدت طولانی پیامد هایی دارد که در راس آنها فساد اداری، رانت خواری، خودی و غیرخودی قرار می گیرد، به هر رو مورالس در سال ۲۰۰۶ با جنبش به سوی سوسیالیسم به قدرت رسید و در اولین اقدام برخی از منابع اقتصادی مردم را که از سوی برخی از ثروتمندان و صاحبان قدرت به یغما رفته بود باز ستاند و آنها را ملی اعلام کرد، از جمله شرکت گاز طبیعی

و منطقه ای همراه با وحشت تروریسم و ارتجاع بر بخش مهمی از جهان حاکم شد، هزاران انسان را کشت و میلیون ها انسان را آواره و مجبور به مهاجرت کرد.

ایالات متحده آمریکا که سال ها و دهه ها با ارتجاع در مبارزه با گسترش چپ همکاری کرده بود باز هم به حمایت از آنها ادامه داد و مدرن ترین سلاح ها و امکانات مالی را در اختیار آنان گذاشت تا این بار حافظ منافع اقتصادی ایالات متحده در جهان و مناطق مختلف باشند، در خاورمیانه، شمال آفریقا، آسیای میانه، بالکان و آمریکای لاتین نیرو های دینی و مذهبی را تقویت کرد و خشن ترین و افراطی ترین آنان را در برخی از مناطق در رسیدن به قدرت سیاسی همراهی کرد (با کمک نظامی و اقتصادی به پاکستان که مدارس طالبان در آن دایر بود) و طالبان را در مسند قدرت در افغانستان نشاند و در مناطق دیگر کمک های خود را به صورت پنهان و آشکار به نیرو های دینی و ارتجاعی ادامه داد تا برای مداخله مستقیم و اعزام نیروی نظامی زمینه سازی کند که در نهایت، در افغانستان و عراق نیروی نظامی پیاده کرد و با آغاز بهار عربی به ارتجاعی ترین نیروهای منطقه یاری رساند تا آنان را در راس قدرت سیاسی قرار دهد.

ترامپ تاجر پیشه با شعار های پر رمز و راز و مشکوک خود قدرت اجرایی و سیاسی را در ایالات متحده در دست گرفت و در هر فرصتی گفت که از مناطق مختلف بویژه از خاورمیانه نیرو های خود را بیرون خواهد کشید و بار ها تکرار کرد که ما بیش از ۷ هزار میلیارد دلار هزینه کردیم و سود چندانی بدست نیآوردیم ولی به آن اشاره نکرد که ارتجاعی ترین نیروهای منطقه را از مخفیگاه بیرون کشیدیم و در مسند قدرت نشاندیم، در عراق، افغانستان، لیبی، سوریه، یمن و کشور های دیگر جنگ مذهبی و قومی راه انداختیم و با جمهوری اسلامی ایران و امارات جنگ نمایشی و لفظی (بازی گربه و موش) برپا کردیم تا بتوانیم سلاح های بیشتری به کشور های ارتجاعی منطقه بفروشیم و به آن هدف امپریالیستی خود ادامه دهیم.

ترامپ در سال های نخست سخن از برگشت آمریکا به آمریکا به میان می آورد و « دکترین مونرو » را تداعی می کرد (دکترین مونرو از سوی جیمز مونرو رئیس جمهور وقت

تظاهراتی به طرفداری از مورالس شکل گرفت و همچنان ادامه دارد.

با کودتا ارزش سهام شرکت « تسلا » که لیتیوم مورد نیاز خود را برای ساختن باطری از بولیوی دریافت می کرد به سرعت و شدت بالا رفت و شرکت « پاناسونیک » آن را دنبال کرد، بنابراین شرکت های چند ملیتی که بیشتر آنها متعلق به سرمایه های آمریکایی است وارد سیاست شده و به نظر می رسد دور جدیدی از کودتاها را به شیوه های مختلف بکار می برند و امپریالیسم آمریکا یادآور این شعار است که ما دوست و دشمن همیشگی نداریم و تنها سود و منفعت همیشگی داریم که برای رسیدن به آن با ارتجاع سیاه و قرون وسطایی در هر نقطه از جهان همکاری و همدلی نشان می دهیم...

که متعلق به « جوسه لوئیس کاماچو » پدر رهبر کودتای امروزی « لوئیس فرناندو کاماچو » بود و همچنین برخی از صنایع و معادن که از سوی برخی از شرکت های خارجی با همکاری همپیمانان داخلی آنها مورد استفاده قرار می گرفت، کودتا با تظاهرات خیابانی در اعتراض به تقلب در انتخابات ریاست جمهوری در بولیوی آغاز شد که از همان روز های نخست مورد حمایت آمریکا قرار گرفت، هرچند مورالس خواهان انتخابات مجدد شد ولی تظاهرات ادامه یافت و مورالس مجبور شد بعد از چند روز به کشور مکزیک پناهنده شود. مورالس از طرفدارانش خواست که در مقابل کودتا ایستادگی کنند، در نتیجه در برخی از ایالات بولیوی که به صورت فدرال اداره می شود (ال آلتو، سانتا کروز)

صفر قهرمانیان؛ قهرمان شکست ناپذیر آذربایجان



ما با درد تازه ای سر به بالین می گذاشتیم و این رنج های روحی بود که آنروز ها مرا به مبارزه علیه این بی عدالتی ها کشاند». این زمان که مقارن بود با شهریور ۱۳۲۰، ورود متفقین به ایران و تبعید رضا شاه از کشور، صفرخان ۲۰ بهار را پشت سر گذاشته بود، با اوج گیری مبارزه دهقانان علیه خوانین و دولت که دیگر از قدرت چندان بر خوردار نبود، بسیاری از روستاییان منطقه برای کوتاه کردن دست اربابان، مسلح شده بودند. در این ایام صفرخان که عضو حزب توده بود، همراه عده ای از همزمان به فرقه دمکرات آذربایجان پیوستند و به عضویت آن درآمدند.

صفرخان در سال ۱۳۲۴ ازدواج کرده ثمره این ازدواج دختری بود که صفرخان در تولد و نامگذاری او حضور

صفرخان: برای من درک کلام زیبای آزادی هنوز امکان پذیر نیست. بعد از ۳۰ سال ، این آزادی غیر مترقبه است. من مدیون مردم هستم... من این آزادی را که به کوشش مردم به دست آمده ، گرامی میدارم

19 آبان، هفدهمین سالگرد درگذشت صفرخان قهرمانیان، یکی از قدیمی ترین زندانیان سیاسی جهان و نماد مقاومت مردم آذربایجان در مقابل حکومت جور و استبداد می باشد .

صفرخان در سال ۱۳۰۰ شمسی در روستای شیشوان عجبشیر به دنیا آمد. نام مادرش، گوهر تاج و پدرش محمد حسین بود. به علت فقدان مدرسه در محل زندگی بالاجبار مدت ۷ سال پیش میرزاهای روستا گلستان و بوستان و از این قبیل خواند. خودش می گوید: «... به علت اینکه زبانم تورکی بود، چیزی از آنها عایدم نشد.» پس از آن وارد مدرسه ای در عجب شیر شد ولی تنها توانست دوره ابتدایی را به پایان برد.

صفر نوجوان برای گذران زندگی خانواده به کار کشاورزی پرداخت. در آن موقع بخش زیادی از حاصل کار دهقانان نصیب مالکان میشد، دولت و ژاندارم هاهم حامی آنها بودند. مالکین عملاً صاحب اختیار جان و مال و ناموس دهقانان محسوب میشدند. صفرخان خود گفته است: «... امروز ظلم و ستم و تجاوز به ناموس، فردا خبر از دردهای دیگر، هر شب

دوره ده ساله سوم زندان را صفرخان بیشتر در زندان های تهران، قصر و اوین گذراند. در این دوره فضای زندان های شاه تغییر جدی کرده بود. زندان ها انباشته شده بود از جوانانی که شور و شیدایی دیگری داشتند و دوره آرامش زندانها به پایان رسیده بود. وقایع بیرون زندان تأثیر بلاواسطه‌ای بر رفتار زندانبانها می‌گذاشت و این، بر بی‌تابی‌های زندانبان می‌افزود. صفرخان می‌گوید: "... در این دوره گروه‌های مختلفی مثل چریک‌های فدایی خلق، مجاهدین خلق، آرمان خلق، گروه فلسطین، ستاره سرخ، طوفان، ساکا، گروه ابانر، حزب ملل اسلامی، هیئت مؤتلفه و خیلی از گروه‌های دیگر در زندان بودند من به همه جنبش‌های مبارز چه مذهبی و چه غیر مذهبی احترام می‌گذاشتم."

این گوناگونی و فراوانی شور و اشتیاق مبارزه و مقاومت در دوره اخیر زندان در نگاه و خاطر صفرخان دلیلی بود بر حقانیت پایداری وی در این بیست و چندسال. صفرخان و همبندان، این سالهای پر تب و تاب زندان را پشت سرگذاشتند و پایداری‌شان را به مقاوت میلیونی مردم کشور در ماه‌های انقلاب پیوند زدند.

و سرانجام صفرخان در ۴ آبان ۱۳۵۷ پس از تحمل ۳۲ سال زندان، همراه بسیاری از هم‌زمان، به نیروی توانای مردم از زندان شاه رهایی یافتند. محل سکونت صفرخان با هجوم بی سابقه مردم روبرو گردید.

صفرخان علیرغم مناسبات گسترده اش در دوران آزادی، از غوغاگری های سیاسی پرهیز میکرد. او در سال های بعد از انقلاب روابط دوره زندان را حفظ و محترم داشت ولی نخواست و نگذاشت مورد بهره برداری گروهی قرار گیرد. در مصاحبه اش گفته است: "... وقتی که دستگیری ها شروع شد و حزب توده ایران را گرفتند یک بار مرا ۵ - ۴ ساعتی بردند و بازجویی کردند. عمویی می‌گفت که از همه ما می پرسیدند که این صفرخان عضو کمیته مرکزی است؟ و آنها هم جواب میدادند نه با مامکاری نکرد. البته عضو افتخاری بودم"

صفرقهرمانیان (صفرخان) مظهر مقاومت مردم ایران علیه ستم و بیداد صبح روز شنبه ۱۸ آبان ۱۳۸۱ در سن ۸۱ سالگی در بیمارستان ایرانمهر درگذشت.

و شرکت نداشت. نام او را مهین گذاشتند، زنی که در سالهای زندان تنها ملاقاتی صفر خان بوده است. صفرخان دارای سه نوه با نام های بهروز و بیبا و سارا است. در دوره ای که فرقه دموکرات آذربایجان حکومت را در آذربایجان در دست داشت، صفرخان در ارتش فرقه درجه سروانی داشت. در پی تهاجم خونین ارتش شاه به آذربایجان و شکست فرقه دموکرات، دوره در بدری و اسارت صفرقهرمانیان آغاز می‌شود. مدتی در منطقه آذربایجان و سپس در مناطق مرزی ایران و عراق بسر میبرد و در عراق گرفتار و به زندان اربیل فرستاده می‌شود، موقعی که از بده بستان های دولتهای ایران و عراق در تعویض پناهندگان و زندانبان دوسوی مرز باخبر می‌گردد، از زندان اربیل فرار و به طرف مرزرفته وارد خاک ایران می‌شود.

صفرخان پس از مدتی زندگی مخفی در ایران توسط مامورین و جاسوس‌های حکومت شناسایی و رو ز ۱۸ اسفند ۱۳۲۷ در اورمیه دستگیر و پرونده وی به دادگاه نظامی فرستاده می‌شود. دادگاه نظامی دوبار رای به عدم صلاحیت خود می‌دهد و بپیگیری پرونده به دادگستری احاله می‌شود ولی با اعمال نفوذ مالکین و فئودال‌ها که هنوز عطش انتقامشان پس از این همه کشتار فرو کش نشده بود و به چیزی جز حکم اعدام وی راضی نبودند، پرونده مجدداً به دادگاه نظامی عودت داده شد.

در آذر ماه ۱۳۲۹، صفر خان در دادگاه نظامی به اتهام قیام مسلحانه علیه امنیت کشور و براندازی نظام به اعدام محکوم گردید. و پس از ۵ سال بلا تکلیفی و انتظار و دلهره اعدام، سرانجام در سال ۱۳۳۳ حکم اعدام وی به حبس ابد تقلیل یافت. صفرخان تا سال ۱۳۳۷ در زندان های آذربایجان بسر می‌برد و در این سال به زندان مخوف برازجان فرستاده می‌شود. مهندس مهدی بازرگان، عزت الله سبحانی، دکتر شیبانی و افسران سازمان نظامی حزب توده ایران نیز مدتی با صفرخان در برازجان همبند بوده‌اند. آنها تا سال ۱۳۴۷ در زندان برازجان زندگی پر مشقتی را از سر گذراندند و در آبان ۱۳۴۷ به زندان قصر تهران منتقل گردیدند. صفرخان سالهای زندگی در زندان برازجان را سالهای مرگ تدریجی می‌دانست و در سال ۱۳۴۶ در برازجان بود که پس از ۲۰ سال اسارت برای اولین بار، دخترش همراه کودک شیرخواره‌اش را دید.

انقلاب اکتبر و تاثیر آن بر جنبش های انقلابی ایران



نیروهای اصلی آن سوسیال دمکرات‌های قفقاز بودند که پیش‌تر در حزب سوسیال دمکرات روسیه فعالیت داشتند.

در سال ۱۲۸۴ (۱۹۰۵) حزب سوسیال دمکرات ایران (اجتماعیون - عامیون) در باکو تاسیس شد. تقریباً همگی بنیادگذاران این حزب از روشنفکران آذربایجانی بودند. این حزب با سوسیال دمکرات‌های قفقاز پیوندهای محکمی داشت. سازمان همت در باکو، در آموزش سیاسی و تئوریک مؤسسان حزب سوسیال دمکرات ایران نقش اساسی ایفا کرد. رابط اصلی سوسیال دمکرات‌های ایران با سوسیال دمکرات‌های قفقاز، کمیته‌ای مخفی به نام «مرکز غیبی» در ایران بود که با سازمان همت در باکو ارتباط داشت.

کمیته‌ی مرکزی حزب سوسیال دمکرات ایران به سرعت اقدام به ایجاد تشکیلات خود در شهرهای تبریز، تهران، مشهد، انزلی و اصفهان کرد. در جریان اوجگیری اعتراضات مردمی در سال ۱۲۸۵ (۱۹۰۶) که آغاز انقلاب مشروطه در ایران بود و در شهرهای بزرگ ایران به ایجاد نهادهای انقلابی انجامید، نیروهای سوسیال دمکرات، کمیته‌ی انقلابی شهر تبریز را کاملاً در اختیار خود داشتند.

روی هم می‌توان گفت که چهار جریان انقلابی در حوادث انقلاب مشروطه نقش مهمی ایفا کردند. این جریان‌ها عبارت بودند از: «حزب اجتماعیون - عامیون در همراهی با مرکز غیبی»، «مجمع آدمیت»، «کمیته‌ی انقلابی» و «انجمن مخفی». حزب اجتماعیون - عامیون و مرکز غیبی آن، تحت تاثیر مستقیم افکار چپ و بویژه درک انقلابیان روسیه از مارکسیسم بودند. «مجمع آدمیت» و «کمیته‌ی انقلابی» نماینده روشنفکران لیبرال‌منش و طبقه‌ی متوسط یا مرفه شهری بودند و «انجمن مخفی» نیز علائق طبقه‌ی سنتی متوسط و نیروهای مذهبی را نمایندگی می‌کرد.

همچنین می‌توان گفت که انقلاب مشروطه در روند خود از دو مرحله عبور کرد: در مرحله‌ی نخست که می‌توان آن را مرحله‌ی لیبرالی انقلاب خواند و بیشتر تحت تاثیر اندیشه‌های ملکم خان بود، خواسته‌های آزادیخواهانه و لیبرالی انقلاب مشروطه پیگیری می‌شد و در مرحله‌ی دوم که می‌توان آن را مرحله‌ی دموکراتیسم انقلابی نامید و بیشتر تحت تاثیر

از آغاز جنبش مشروطه‌خواهی در ایران، اندیشه‌های انقلابیان روس بر ایرانیان تاثیرگذار بود. بعدها در نتیجه‌ی انقلاب اکتبر در روسیه، سه جنبش انقلابی در مناطق شمالی ایران شکل گرفت که به درجات مختلف از این انقلاب متأثر بودند. برای پرداختن به تاثیر انقلاب اکتبر روسیه در ایجاد جنبش‌های انقلابی در ایران، نخست باید از نظر تاریخی کمی به عقب بازگشت و به تاثیر افکار و اندیشه‌های انقلابیان روس بر ایرانیان در دوره‌ی انقلاب مشروطه در ایران ۱۲۸۵ - ۱۲۹۰ (۱۹۰۶ - ۱۹۱۱) نگاهی افکند.

انقلاب سال ۱۹۰۵ در روسیه که انقلابی لیبرال - دموکراتیک بود، ایران را نیز تکان داد. این انقلاب که ترکش‌های آن تا سال ۱۹۰۷ در روسیه ادامه داشت و مبارزه با استبداد تزاری و تلاش برای اصلاحات اقتصادی و گسترش مناسبات دموکراتیک را هدف خود قرار داده بود، در خود روسیه به نتایج چندان ملموسی نرسید و دستاوردهای آن پس از مدتی توسط تزاریسیم بازپس گرفته شد؛ اما بر روی کشور همسایه ایران تاثیری انکارناپذیر داشت. می‌توان گفت که انقلاب سال ۱۹۰۵ در روسیه تکان‌های نیرومندی در ایران ایجاد کرد و بر حوادث انقلاب مشروطه تاثیر گذاشت.

انقلابیان قفقاز و جنبش مشروطه

در زمان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، حدود ۱۰۰ هزار کارگر فصلی یا مهاجر ایرانی در میدان‌های نفتی باکو، در جاده‌کشی‌های آسیای میانه یا در بنادر دریای خزر کار می‌کردند. از آن میان ۷ هزار تن فقط در شهر باکو می‌زیستند. اینان از همان زمان به تدریج با افکار و ایده‌های انقلابیان روس آشنا شدند و در انتقال این افکار و ایده‌ها به ایران نقش داشتند. از همان ایام پیوندهایی میان انقلابیان دو کشور برقرار شد.

در سال ۱۹۰۴ در باکو «سازمان همت» تشکیل شد که در واقع شعبه‌ی خودمختار حزب انقلابی سوسیال دمکرات روسیه به شمار می‌رفت و هدف آن تبلیغ اندیشه‌های انقلابی در میان کارگران مسلمان قفقاز بود. سازمان همت در میان کارگران ایرانی نیز نفوذ داشت و با اینکه بعدها به عنوان یک سازمان سراسری نام خود را حفظ کرد، اما می‌توان گفت که

برعهده‌ی حیدر خان (عمو اوغلی) بود که بعدها دبیر اول حزب کمونیست ایران شد.

دموکرات‌ها محتوای برنامه‌ی خود را تا حدود زیادی از اسناد سوسیال‌دموکرات‌های روسیه اقتباس کرده بودند. آنان در برنامه‌ی خود مبارزه با استبداد سلطنتی و بزرگ‌زمینداری و تقسیم املاک آنان میان رعایا را گنجانده بودند و از روند «غیردینی‌سازی» و صنعتی‌کردن پرشتاب پشتیبانی می‌کردند. در همین ایام سوسیال‌دموکرات‌های قفقاز به اعضای خود در ایران پیام دادند که سازمان‌های خود را منحل کنند و به «حزب دموکرات» بپیوندند.

«حزب اعتدال» نماینده‌ی منافع اشراف زمیندار و طبقه‌ی متوسط سنتی بود. از ۵۷ عضو این حزب در مجلس دوم، ۱۳ تن روحانی، ۱۰ تن زمیندار و ۹ تن تاجر بودند. دو آیت‌الله و یک شاهزاده نیز از اعضای رهبری این حزب بودند. اعتدالیون در برنامه‌ی خود از تقویت سلطنت مشروطه، حفظ مذهب «به عنوان بهترین سد در برابر ظلم و بی‌عدالتی»، مالکیت خصوصی، آموزش‌های دینی و اجرای شریعت و نیز حمایت از خانواده پشتیبانی می‌کردند.

ایران در جریان جنگ جهانی اول

ایران در اوایل قرن بیستم، بطور فزاینده به صحنه‌ی زورآزمایی و رقابت قدرت‌های جهانی و پیش از همه بریتانیا و روسیه تزاری تبدیل شده بود. این دو کشور در پی منافع و مطامع سیاسی و اقتصادی خود در سال ۱۹۰۷ در قراردادی در سن‌پترزبورگ، ایران را به دو منطقه‌ی تحت نفوذ خود و یک منطقه‌ی بیطرف تقسیم کرده بودند. امضای این قرارداد بعداً به اطلاع دولت ایران رسید بدون اینکه نظر این دولت درباره‌ی آن پرسیده شود. ایران در آن سال‌ها در نتیجه‌ی عوامل گوناگون و از جمله ضعف و فساد دولت مرکزی، کشوری عملاً فروپاشیده بود. روسیه و بریتانیا با استفاده از این وضع و با دادن قرضه‌های جدید، ایران را به اسارت درآورده بودند. ارتش روسیه تزاری در شمال و ارتش بریتانیا در جنوب نیروهای خود را مستقر کرده بودند و حاضر به خروج از کشور نبودند.

هنوز مدت زیادی از خاموش شدن آخرین شعله‌های انقلاب مشروطه در ایران نگذشته بود که جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) آغاز شد. دولت احمدشاه قاجار بیطرفی ایران را اعلام کرد، اما این امر مانع از آن نشد که پای درگیری‌های نظامی قدرت‌های بیگانه، از جمله روسیه، بریتانیا و نیروهای عثمانی به خاک ایران باز نشود. این امر به فقر و فلاکت فزاینده‌ای در میان قشرهای وسیعی از مردم انجامید. اقتصاد کشور از کار افتاده و فعالیت‌های کشاورزی متوقف شده بود و قحطی و گرسنگی بیداد می‌کرد. عده‌ی زیادی از ایرانیان در این سال‌ها بر اثر قحطی و گرسنگی و بیماری‌های واگیر جان خود را از دست دادند.

اسارت اقتصادی و سیاسی ایران، حضور ارتش‌های بیگانه در کشور و وضعیت فاجعه‌بار معیشتی مردم به شکل‌گیری قیام‌هایی مردمی در ایران در جریان جنگ جهانی اول منجر گردید که مهم‌ترین آن تاسیس جنبش موسوم به «جنگلی‌ها» در سال ۱۲۹۴ (۱۹۱۵) در گیلان بود. جنگلی‌ها تشکیلاتی چریکی بود که اعضای آن در جنگل‌های شمال پناه گرفته بودند و با عملیات مسلحانه علیه نیروهای روسیه تزاری که

اندیشه‌های آخوندزاده و طالبوف بود، تمایلات سوسیال‌دموکراسی انقلابی پیگیری می‌شد. از انجمن‌های یادشده، «مجمع آدمیت» در مرحله‌ی نخست و «اجتماعیون و عامیون و مرکز غیبی» در مرحله‌ی دوم و پس از انتقال پایگاه انقلاب از تهران به تبریز نقش مهمی ایفا کردند.

هنگامی که محمدعلی‌شاه قاجار علیه دستاوردهای مرحله‌ی اول انقلاب مشروطه در تهران به کودتا دست زد و در سال ۱۲۸۷ (۱۹۰۸) به کلنل لیاخوف روسی، فرمانده بریگاد قزاق، دستور داد مجلس شورای ملی را به توپ ببندد و گلوله باران کند، پس از یک خونریزی شدید، مقاومت مشروطه‌خواهان در تهران درهم شکست. اما این حوادث آتش مقاومت در دیگر شهرها و بویژه تبریز را شعله‌ور ساخت. از آن پس پایگاه انقلاب مشروطه از تهران به تبریز منتقل شد. سوسیال‌دموکرات‌های روسیه در جریان انقلاب مشروطه هم با ارسال سلاح و هم گسیل افراد مسلح بطور مستقیم از سوسیال‌دموکرات‌های ایران حمایت می‌کردند.

«مرکز غیبی» در این حوادث نقش مهمی ایفا کرد و با سوسیال‌دموکرات‌های باکو تماس گرفت و از آنان کمک خواست. حدود یک صد داوطلب مسلح از باکو به مشروطه‌خواهان در تبریز پیوستند. در جریان درگیری‌های نظامی شدیدی که میان قوای دولتی و نیروهای مشروطه‌خواه در تبریز روی داد، مشروطه‌خواهان توانستند با استفاده از نارنجک‌هایی که از قفقاز آورده بودند، صفوف دشمن را درهم شکنند، سنگرهایشان را ویران سازند و سرانجام آنان را با وارد آوردن تلفات سنگین شکست دهند.

به موازات همین حوادث، شماری از انقلابیان آذری در مشهد «جمعیت مجاهدین» را تشکیل دادند و ضمن تماس با سوسیال‌دموکرات‌های باکو، اعلامیه‌ای منتشر ساختند که می‌توان آن را نخستین برنامه‌ی سوسیالیستی در ایران دانست. در این برنامه خواسته‌هایی چون «دفاع مسلحانه از مشروطیت»، «برابری»، «عدالت اجتماعی»، «دادن حق رای به همه‌ی شهروندان»، «حق آزادی بیان»، «ایجاد مدارس رایگان»، «ایجاد بیمارستان و درمانگاه رایگان برای فقرا» و «تقسیم اراضی سلطنتی و مالکان بزرگ میان دهقانان» و چند خواسته‌ی دیگر مطرح شده بود.

در پاییز سال ۱۲۸۸ (۱۹۰۹) گریگوری اورژنیکیدزه، از رهبران حزب سوسیال‌دموکرات روسیه که بعد از انقلاب اکتبر به عضویت در کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شوروی رسید و نماینده‌ی لنین در قفقاز و گرجستان بود، به مدت یک سال در شهر رشت اقامت گزید تا سوسیال‌دموکرات‌های این منطقه را سازماندهی کند و آموزش دهد. در همین ایام زیر نظر او کتاب «مانیفست حزب کمونیست» نوشته‌ی کارل مارکس و فریدریش انگلس برای نخستین بار به زبان فارسی ترجمه شد.

همان‌گونه که گفته شد، روح دوگانه‌ای بر جنبش مشروطه‌خواهی ایران حکمفرما بود. این روح دوگانه بویژه در دومین دور مجلس شورای ملی در سال ۱۲۸۹ (۱۹۱۰) بازتاب یافت، در جایی که دو جریان اصلاح‌طلب «حزب دموکرات» و محافظه‌کار «اعتدالیون» شکل گرفت. ۲۰ عضو دموکرات مجلس، از نواحی شمالی ایران و ۷ تن از تهران بودند. سازماندهی حزب دموکرات در بیرون از مجلس

نیروی خود را به کار انداختند تا از شرکت نمایندگانی از کشورهای مستعمره یا تحت الحمایه‌ی خود جلوگیری کنند. سرانجام ۱۸۰۰ تن بیشتر نتوانستند در کنگره‌ی باکو شرکت کنند.

در نتیجه‌ی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و تحت تأثیر پیامدهای آن در ایران، در شمال ایران سه جنبش انقلابی با دامنه‌ی اجتماعی متفاوت شکل گرفت که به آنها نگاهی گذرا می‌افکنیم.

قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز

توافق‌نامه‌ی مرداد ۱۲۹۸ (اوت ۱۹۱۹) میان دولت‌های ایران و بریتانیا که بدون موافقت و تصویب مجلس به امضا رسید، به دولت بریتانیا اختیارات زیادی در ایران می‌داد و امتیازات زیادی را نصیب این کشور می‌ساخت. این توافق‌نامه باعث نارضایتی و اعتراض قشرهای وسیعی از مردم شد. در بسیاری از شهرها میتینگ‌ها و تظاهراتی برپا شد. روزنامه‌های ایران، شخصیت‌های اجتماعی، عده‌ی زیادی از بازرگانان و نیز برخی روحانیان منتقد به مخالفت با آن پرداختند و آن را قراردادی اسارت‌بار برای ایران خواندند.

تحت تأثیر اعتراضات مردمی در ایران و نیز در نتیجه‌ی موفقیت‌هایی که ارتش سرخ شوروی در قفقاز به دست آورده بود، در فروردین سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) دمکرات‌های آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی در تبریز قیام کردند. علت بلاواسطه‌ی قیام، غیرقانونی اعلام شدن حزب دمکرات از طرف و ثوق‌الدوله بود، زیرا او می‌خواست صدای دمکرات‌ها را در مجلس در اعتراض به قرارداد با بریتانیا خاموش کند. دمکرات‌های تبریز با پشتیبانی جمعی از مردم معترض مؤسسات و سازمان‌های دولتی را به اشغال خود درآوردند. حکومت شهر به یک «کمیسیون اجتماعی» سپرده شد که به وسیله‌ی حزب دمکرات انتخاب شده بود و در رأس آن شیخ محمد خیابانی قرار داشت. او در خرداد ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) در آذربایجان «حکومت ملی» اعلام کرد.

شیخ محمد خیابانی که در خانواده‌ی یک بازرگان زاده شده بود، از روحانیانی بود که در جریان جنبش مشروطه در سال‌های ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ نیز در قیام تبریز شرکت فعالی داشت و در دور دوم به نمایندگی مجلس رسید و به فراکسیون «دمکرات‌ها» پیوست. او در سال‌های جنگ جهانی اول علیه نفوذ ترکان عثمانی در آذربایجان مبارزه می‌کرد و زمانی که ارتش عثمانی آذربایجان را اشغال کرد، زندانی و سپس به فارس تبعید شد. او در سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) به تبریز بازگشت و رهبری دمکرات‌های این شهر را به دست گرفت و روزنامه‌ای به نام «تجدد» منتشر می‌کرد.

خیابانی خواهان دادن خودمختاری به آذربایجان و تبدیل ایران به جمهوری و اصلاحات دمکراتیک در کشور بود. خیابانی در سخنرانی‌های خود چنین عنوان می‌کرد که آذربایجان به‌رغم فداکاری‌های زیادی که در جریان انقلاب مشروطه از خود نشان داده، از جایگاه شایسته برخوردار نیست و به اندازه‌ی کافی کرسی نمایندگی در مجلس شورای ملی ندارد.

پس از تبریز، کنترل ارومیه، خوی، اردبیل، مراغه، سلماس و زنجان هم به دست دمکرات‌ها افتاد و انقلابیان آذربایجان را «آزادستان» یعنی سرزمین آزادی نام نهادند. همین اقدام باعث شده که شماری از مورخان، قیام خیابانی را جنبشی جدایی‌طلبانه ارزیابی کرده‌اند. دولت ایران در ماه مرداد همان

در شمال ایران مستقر شده بودند مبارزه می‌کردند. این جنبش تا انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ در روسیه جنبه‌ی محلی داشت. با این همه با تبلیغات سیاسی و نظری توانسته بود توجه و همبستگی لایه‌هایی از مردم گیلان را به خود جلب کند. در رأس برنامه‌ی جنگلی‌ها خواست «تعلق ایران به ایرانیان»، «خروج نیروهای بیگانه از کشور»، «برقراری صلح و امنیت» و «مبارزه با استبداد برای عدالت» به چشم می‌خورد.

انقلاب فوریه‌ی سال ۱۹۱۷ در روسیه و سرنگونی امپراتوری تزار باعث شد که نیروهای نظامی این کشور در شمال ایران نیز دچار از هم گسیختگی شوند و سازماندهی خود را از دست بدهند. با فضای تازه‌ای که ایجاد شده بود، نه تنها جنبش جنگلی‌ها در گیلان دوباره جان گرفت، بلکه دمکرات‌ها در تهران نیز به تجدید سازمان خود پرداختند. باور آنان این بود که روسیه‌ی انقلابی رفتار دیگری در قبال ایران در پیش خواهد گرفت.

در گیلان نیروهای داوطلب تازه‌ای به رهبری خالو قربان و احسان‌الله خان دوستدار به جنبش جنگلی‌ها پیوستند و بر سیاست آن تأثیر گذاشتند. خالو قربان از رهبران کارگری بود و احسان‌الله خان، روشنفکری رادیکال بود که در پاریس تحصیل کرده بود و در زمان پیوستن به جنبش جنگلی‌ها، گروهی از دمکرات‌های ایران را نیز همراه خود آورد.

انقلاب کبیراکتبر در روسیه

حکومت تازه تأسیس روسیه‌ی شوروی، نخستین قدرت بزرگ اروپایی بود که تصمیم گرفت سیاست خود را در قبال کشورهای اسلامی بازتعریف کند. در تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۹۱۷ یعنی تنها ۶ هفته پس از قدرت‌گیری بلشویک‌ها در روسیه، دولت شوروی مانیفستی رسمی خطاب به «همه‌ی زحمتکشان مسلمان روسیه و شرق» منتشر کرد. این مانیفست در وهله‌ی نخست خطاب به مسلمانان ساکن آسیای میانه و قفقاز و تاتارهای کریمه بود، اما بعداً ایرانیان، ترکان و عرب‌ها را نیز مخاطب خود قرار داد. در آن اعلام شده بود که حکومت شوروی با اشغال کشورهای دیگر مخالف است.

یک بند این مانیفست بطور مشخص ایرانیان را خطاب قرار داده و نوشته بود: قرارداد تقسیم ایران میان روسیه‌ی تزاری و بریتانیا توسط دولت شوروی پاره شده و از بین رفته است. به محض اینکه عملیات جنگی [جنگ جهانی اول] متوقف شوند، نیروهای روسی ایران را ترک خواهند کرد و ایرانیان این حق را دارند که سرنوشت خود را به دست گیرند.

فراخوان دیگری خطاب به ایرانیان نیز در تاریخ دهم دسامبر ۱۹۱۷ در روزنامه‌ی روسی «ایزوستیا» همراه با نامه‌ی خطاب به سفیر ایران در سن‌پترزبورگ منتشر شد که در آن تأکید شده بود: روسیه از توافقنامه‌ی سال ۱۹۰۷ با بریتانیا که در آن ایران به دو منطقه‌ی تحت نفوذ روسیه و بریتانیا تقسیم شده است، چشمپوشی می‌کند.

در سال ۱۹۱۸ در مسکو «کمیته‌ی مرکزی برای مسلمانان» تشکیل شد. در سال ۱۹۲۰ به ابتکار «انجمن رهایی شرق» در تاشکند (ازبکستان) مدرسه‌ی عالی برای «آموزش مأموران انقلابی» تأسیس شد. در پاییز سال ۱۹۲۰ حکومت شوروی در باکو کنگره‌ی بین‌المللی برای ملل شرق برپا کرد که ۲۵۰۰ تن به آن دعوت شده بودند. قدرت‌های غربی که متوجه خطرات بالقوه‌ی چنین کنگره‌ای شده بودند، همه‌ی

نیروهای خود از جنگل‌های گیلان خارج و وارد رشت شد و با اعلام «جمهوری شوروی گیلان»، یک دولت موقت انقلابی تشکیل داد. کوچک خان در تلگرافی که در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۲۰ برای ولادیمیر ایلیچ لنین، رهبر بلشویک‌ها فرستاد از جمله نوشت: ما از همه‌ی سوسیالیست‌های انترناسیونال سوم درخواست کمک می‌کنیم تا از یوغ بریتانیا و دولت ایران رها شویم. ما از خلق آزاد روسیه انتظار کمک‌هایی را داریم که برای تثبیت جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران ضروری هستند. ما اعتقاد راسخ داریم که همه‌ی جهان بزودی تحت رهبری انترناسیونال سوم از یک نظام ایده‌آل برخوردار خواهد شد.

این اوج جنبش جنگلی‌ها بود و در نتیجه‌ی عقب‌نشینی نیروهای بریتانیا و دولت مرکزی، نیروهای مسلح جنگلی توانستند در عرض مدت کوتاهی از یکسو تا منجیل و قزوین و از دیگرسو تا بابل و نوشهر پیشروی کنند. در همان زمان در گیلان یک کمیته‌ی انقلابی تشکیل شد که در رهبری آن در کنار شخصیت‌های انقلابی ایران مانند میرزا کوچک خان، احسان‌الله خان و سید جعفر پیشه‌وری، یک افسر آلمانی ماجراجو به نام گاوک (با نام مستعار هوشنگ)، و نیز کارانف، فرمانده ارتش سرخ در گیلان نیز حضور داشتند. انقلابیان بلشویک مانند کارانف، راسکولنیکف و اورژنیکیدزه در این دوره در سازماندهی جنبش جنگل هم از نظر نظامی و هم ایدئولوژیک نقش مهمی داشتند.

یکی دیگر از حوادثی که می‌باید آن را در پرتو تاثیر مستقیم انقلاب اکتبر روسیه در ایران نگریست، تأسیس «حزب کمونیست ایران» است. حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۰ برپایه‌ی «حزب عدالت» شکل گرفت. «حزب عدالت» پس از انقلاب اکتبر و در سال ۱۹۱۸ از طرف سوسیال دموکرات‌های انقلابی طرفدار بلشویسم در باکو تأسیس شده بود. این حزب روزنامه‌ای به زبان‌های فارسی و ترکی به نام «حریت» منتشر می‌کرد. تقریباً همه‌ی رهبران این حزب روشنفکران آذربایجانی بودند که از بعد از انقلاب سال ۱۹۰۵ در روسیه با سوسیال دموکرات‌های روسیه همکاری می‌کردند. سلطان‌زاده و غفارزاده و جوادزاده از رهبران این جریان بودند. این حزب در آن زمان در تهران، تبریز، مشهد، رشت، انزلی، زنجان و اردبیل دارای تشکیلات و حدود دو هزار عضو بود.

در خردادماه ۱۲۹۹ (۲۲ تا ۲۴ ژوئن ۱۹۲۰) دومین کنگره‌ی حزب عدالت با شرکت ۴۸ نماینده در انزلی تشکیل شد و در این کنگره نام این حزب، به حزب کمونیست ایران تغییر یافت. این حزب روزنامه‌ای به نام «حقیقت» منتشر می‌کرد. در رأس برنامه‌ی این حزب «مبارزه با امپریالیسم انگلیس»، «واژگونی خاندان قاجار»، «لغو فئودالیسم» و «برقراری جمهوری ملی در ایران» قرار داشت. این کنگره همچنین تصویب کرد که حزب کمونیست ایران از میرزا کوچک خان و انقلابیان گیلان پشتیبانی کند.

از همان آغاز دو خط مشی در این حزب دیده می‌شد، جناحی که پیرامون سلطان‌زاده گرد آمده بود، ایران را در آستانه‌ی انقلاب سوسیالیستی ارزیابی می‌کرد، اما جناح معتدل‌تری که از دیدگاه‌های حیدرخان (عمو اوغلی) جانبداری می‌کرد، معتقد بود که ایران هنوز برای انقلاب سوسیالیستی آماده نیست و باید به سمت یک انقلاب ملی و دموکراتیک برود. در جریان

سال ارتش منظمی را برای سرکوب دموکرات‌ها به آذربایجان گسیل داشت. در شهریور ماه ارتش وارد تبریز شد و مقاومت دموکرات‌ها را که از ساز و برگ نظامی کافی برخوردار نبودند در هم شکست. شیخ محمد خیابانی نیز در جریان این حوادث کشته شد. قیام او بیش از ۵ ماه طول کشید.

جنبش انقلابی در گیلان و تأسیس حزب کمونیست ایران اما مهم‌ترین جنبش انقلابی در ایران در آن سال‌ها جنبش جنگلی‌ها در گیلان بود. این جنبش همانطور که پیش‌تر اشاره شد، در جریان جنگ جهانی اول در شمال ایران ایجاد شده بود، اما با انقلاب اکتبر روسیه و تأثیراتی که بویژه در شمال ایران داشت، دوباره شعله‌ور و این بار از چارچوب محدود خود خارج شد و در عرض مدت کوتاهی از یکسو تا آستارا و خلخال و از دیگرسو تا دشت ترکمن گسترش یافت.

حکومت شوروی در سال ۱۹۱۸ شروع به خارج کردن نیروهای روسیه از شمال ایران کرد، اما بخش قابل توجهی از سلاح‌های خود را در اختیار جنبش جنگلی‌ها در گیلان قرار داد. فقط بخشی از نیروهای روسیه به نام گارد سفید که از حکومت شوروی فرمانبری نمی‌کردند در ایران ماندند و بعدها به خدمت انگلیسی‌ها درآمدند.

رهبری جنگلی‌ها را فردی به نام میرزا کوچک خان بر عهده داشت. او زاده‌ی رشت و نام اصلی‌اش یونس بود. کوچک خان فرزند مالکی خرده پا بود که در تهران الهیات تحصیل کرد و می‌خواست روحانی شود. اما با گرایش پان‌اسلامی به جنبش مشروطه پیوست و در اوایل جنگ جهانی اول در رشت سازمانی به نام «اتحاد اسلام» تأسیس کرد که هدف اصلی آن بیرون راندن نیروهای روسیه و بریتانیا از ایران بود. در سال ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) جنبش جنگل حدود ۳۰۰۰ پارتیزان مسلح در اختیار داشت و تقریباً تمام گیلان را زیر نفوذ خود گرفته بود. از آنجا که میرزا کوچک خان اموال ثروتمندان را غارت می‌کرد و در اختیار فقرا می‌گذاشت، برخی ناظران خارجی به او لقب «رابین هود سواحل خزر» داده بودند.

تلاش‌های وثوق‌الدوله برای جلب همکاری میرزا کوچک خان از طریق دادن پیشنهاد پست فرمانداری گیلان به او نتیجه‌ای نداشت و میرزا کوچک خان دولت و وثوق را دست‌نشانده‌ی بریتانیا می‌دانست. در سال ۱۲۹۷ واحدهای نظامی بریتانیا در همراهی با بریگاد قزاق ایران با جنگلی‌ها به جنگ پرداختند و به دلیل برخورداری از تسلیحات بهتر، ضربات سنگینی بر آنان وارد کردند و کوچک خان ناچار شد به جنگل‌های فومن عقب‌نشینی کند. او برای ترمیم قوای خود تصمیم گرفت از ارتش سرخ کمک بگیرد.

در این میان ارتش سرخ شوروی تمام منطقه‌ی قفقاز را از تسلط گارد سفید روسیه خارج و موقعیت خود را مستحکم کرده بود. در اوایل سال ۱۲۹۹ حدود دو هزار تن از نیروهای ارتش سرخ تحت فرماندهی فنودور راسکولنیکف در تعقیب نیروهای گارد سفید که با کشتی‌های جنگی روسیه به انزلی گریخته بودند، وارد این شهر شدند و به سرکوب آنان پرداختند. در پی این حادثه بریتانیا ناچار شد شتابزده همه‌ی نیروهای خود را از گیلان خارج کند. در پی آن دیداری میان اورژنیکیدزه با میرزا کوچک خان و احسان‌الله خان در انزلی صورت گرفت و بلشویک‌ها به جنگلی‌ها قول پشتیبانی دادند.

با حضور نیروهای ارتش سرخ و با تکیه بر همین پشتیبانی میرزا کوچک خان در ۱۳ خرداد ۱۲۹۹ (ژوئن ۱۹۲۰) با

دولت سید ضیا، قوام السلطنه «رئیس الوزرا» شد و بلافاصله دستور برکناری کلنل محمد تقی خان پسیان را صادر کرد. اما کلنل محمد تقی خان از این دستور سرپیچی کرد و حکومت خراسان را به دست گرفت. او در مشهد یک «کمیته ملی» تشکیل داد و خواهان خروج انگلیسی‌ها، اجرای قوانین مشروطه و تشکیل دولت دموکراتیک در تهران شد. کلنل در خراسان به اصلاحاتی هم دست زد، به اوضاع مالی رسیدگی کرد و با احتکار و فساد به مبارزه پرداخت. تحت نظر او گروهی از فداییان به نام «اردوی چریکی کاوه» و یک گروه ضربت به نام «گروهان آهنین» تشکیل شد که امنیت را تأمین می‌کرد.

کلنل محمد تقی خان با افزایش فشار دولت مرکزی قوام السلطنه را تهدید کرد که با سپاهی چهار هزار نفری به تهران حمله خواهد کرد. او ضمن اینکه با میرزا کوچک خان در تماس بود، با بلشویک‌های جمهوری‌های آسیای میانه هم مذاکراتی داشت. وعده‌ی خروج ایمن او از کشور نیز کارساز نبود و کلنل پسیان حاضر به سازش با دولت قوام نشد.

در پی آن، قوام السلطنه کلنل پسیان را یاغی و خودسر معرفی کرد و به دسته‌های مسلح خان‌های بزرگ خراسان دستور داد علیه او وارد جنگ شوند. در زدوخوردهایی که میان ژاندارم‌های کلنل از یکسو و دسته‌های مسلح کردهای قوچان و قبایل محلی و افغان‌ها از دیگر سو در گرفت، ژاندارم‌ها شکست خوردند و محمد تقی خان پسیان کشته شد. پس از مرگ او مردم مشهد میتینگ‌های اعتراضی برگزار کردند و جسد او را به مشهد آوردند و با تشریفات و احترامات نظامی به خاک سپردند. قیام ضدفقودالی در خراسان تا مدتی پس از مرگ کلنل محمد تقی خان پسیان ادامه داشت ولی بی‌رهبر ماند و سرانجام خاموش شد.

خیزش‌های تقریباً همزمان انقلابی در ایالت‌های شمالی ایران گیلان، آذربایجان و خراسان، اگر چه تحت تأثیر حوادث پس از جنگ جهانی اول و بویژه انقلاب اکتبر در روسیه روی دادند، اما دارای ریشه‌های سیاسی و اجتماعی در خود ایران بودند و شاید بتوان آنها را به گونه‌ای آخرین ترکش‌های انقلاب مشروطه در ایران ارزیابی کرد. بهمن مهرداد

پیوستن کمونیست‌های ایران به جنبش جنگل، خط مشی حیدرخان غلبه کرد و او به رهبری حزب کمونیست ایران رسید.

قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان سومین حرکتی که می‌توان گفت در ایران از حوادث بحران‌زای پس از جنگ جهانی اول و رویداد انقلاب اکتبر در روسیه تأثیر پذیرفت، در ابعاد یک جنبش انقلابی مانند جنبش جنگل ظاهر نشد و بیشتر قیامی مسلحانه با عمری زودگذر بود.

در اواخر سلطنت قاجار، خراسان یکی از مناطق محروم ایران بود که نسبت به سایر مناطق شمالی ایران از عقب‌ماندگی بیشتری رنج می‌برد. در سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) در نواحی قوچان گروهی از مردم به رهبری «خندو» قوچان سابق یکی از خان‌های بزرگ کرد از ایل زعفرانلو قیام کردند. آنان علیه خان‌های محلی و قوای نظامی بریتانیا در این منطقه به مبارزه‌ی مسلحانه دست زدند. قوای دولت مرکزی با همراهی دسته‌های مسلح خان‌ها در مهرماه ۱۲۹۹ این قیام را سرکوب کردند.

در پی آن نارضایتی‌های مردم به نیروهای نظامی و ژاندارمری خراسان نیز گسترش یافت. در رأس ژاندارمری خراسان، افسری به نام کلنل محمد تقی خان پسیان قرار داشت که عضو حزب دمکرات ایران بود. او که زاده‌ی ورزقان بود در زمان جنگ جهانی اول برای تحصیلات نظامی به مدت چهار سال در آلمان اقامت داشت، آموزش خلبانی دید و مدتی نیز در ارتش آلمان خدمت کرد. آلمانی‌ها به او نشان «صلیب آهنین» اعطا کرده بودند که نشان شجاعت بود. پس از بازگشت پسیان به ایران، مشیرالدوله او را به فرماندهی واحد نظامی و ژاندارمری خراسان منصوب کرد.

در سال ۱۳۰۰ سید ضیا، رئیس دولت کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ دستور داده بود که تعدادی از اشراف و بزرگ‌مالکان از جمله قوام السلطنه را بازداشت کنند. کلنل محمدتقی خان پسیان در فروردین ماه همان سال به این دستور رئیس دولت عمل کرد و در مشهد قوام السلطنه استاندار وقت خراسان را بازداشت نمود و تحت‌الحفظ به تهران فرستاد. اما پس از سقوط

Azərbaycan qəzeti
5- ci dövr 157-ci nömrə. Noyabr 2019
Qəzet təhriyə heyəti tərəfinfən nəşr olunur.
www.adfmk.com

قزئت تحریریه هئیتی طرفیندن نشر اولونور
قزئتین آرتیریب، یاییمی آزاددیر
E- mail info @ adfmk.com